

روی جلد

صد ساعت با فیدل



ابراهیم شیری

و

بابک پاکزاد

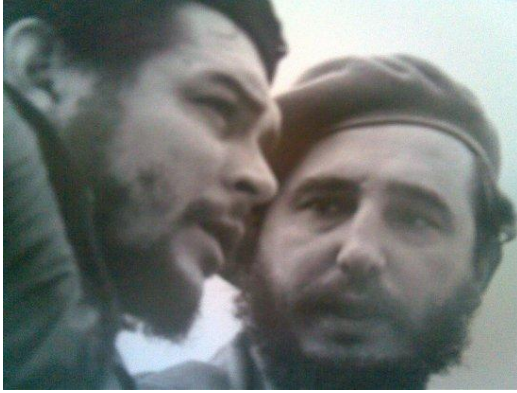
باکو - ۱۳۹۳

پشت جلد

فرمانده فیدل بخودی خود، نماد و سمبل یک دوران است. یک دوره کامل تاریخی نبرد و مقاومت، پایداری و صداقت در طریق استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و رهائی میهن و خلق از زیر ستم طبقاتی سرمایه-داران و استعمارگران! او یکی از مظاهر و اسطوره‌های متین رزمندگی و انقلاب است، که ۶۳۸ توطئه قتل و طرح ترور خصم طبقاتی کارگران و زحمتکشان کوبا و جهان را نقش بر آب کرده و اینک، هشتاد و هفتمین بهار عمر پر بار خویش را می-گذراند.

عمرش دراز باد!

صد ساعت با فیدل



مترجم: ابراهیم شیری

و بابک پاکزاد

ویراستار: یدالله کنعانی (نمینلی)

صد ساعت مصاحبه فرمانده فیدل با ایگناسیو رامونه، روزنامه نگار فرانکو- اسپانیایی، بصورت کتاب، تحت عنوان «فیدل کاسترو، زندگی و بیوگرافی من از دو دیدگاه»، به زبان روسی منتشر شد و مراسم رونمایی آن، با حضور **فلیپ پرز رو**، وزیر امور خارجه کوبا برگزار گردید.

این کتاب از آن جهت که به صورت پرسش و پاسخ، تنظیم شده و فرمانده فیدل جوابهای خود را شخصا ویراستاری کرده است، بسیار جالب توجه است. یک بار فیدل در یکی از گفتگوهای خود، این حادثه فاجعه‌آمیز را تعریف کرد و گفت: «وقتی که من در شب ۲۷ ماه ژوئیه به سختی بیمار شدم، تصور می‌کردم به آخر خطر رسیده‌ام و در همان هنگام که پزشکان برای نجات زندگی من تلاش می‌کردند، رئیس دفتر شورای دولتی به درخواست من، متنی را قرائت می‌کرد و من اصلاحات لازم را به وی گوشزد می‌کردم».

خاطرات فیدل، از دوران کودکی تا اولین مبارزه انقلابی، تقریباً ۸۰۰ صفحه کتاب را احاطه کرده است. وی، **مونکادا** و صفحات مبارزه در **سیرا- مائسترو** را تحلیل می‌کند؛ از چه‌گوارا و بحران کارائیب سخن می‌گوید؛ از صدها برنامه سوء‌قصد بخودش صحبت می‌کند؛ از حادثه‌ترین و جدی‌ترین مسائل سخن می‌گوید؛ ضمن دفاع از سوسیالیسم کوبا، مسائل پیش روی کوبا را مطرح می‌سازد.

فرمانده فیدل بخودی خود، نماد یک دوران است. سمبل یک دوره کامل تاریخی نبرد و مقاومت، پایداری و صداقت در طریق استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و رهائی میهن و خلق از زیر ستم طبقاتی سرمایه‌داران و استعمارگران! او یکی از مظاهر و اسطوره‌های متین رزمندگی و انقلاب است، که از ۶۳۸ توطئه قتل و طرح ترور خصم طبقاتی کارگران و زحمتکشان کوبا و جهان نقش بر آب کرده و اینک، هشتاد و هفتمین بهار عمر پر بار خویش را می‌گذراند. عمرش دراز باد!

نشریه مطبوع و اینترنتی «سووتسکایا راسیا» گزیده‌هایی از صفحات فصول آخر کتاب را با عنوان «صد ساعت با فیدل» منتشر

کرده‌اند. برگردان همین صفحات را به علاقمندان فارسی (دری) زبان
تقدیم می‌دارم.

ا.م. شیری

صد ساعت با فیدل

ایگناسیو رامونه- در حال حاضر، چه مسائلی بعنوان رهبر دولت، شما را نگران می‌کند؟

فرمانده کاسترو- امروز ما توجه خود را به مبارزه با تروریسم و مبارزه با جاسوسی متمرکز نموده‌ایم. ما برای آزادی پنج نفر قهرمان ملی کشورمان که در اسارت ایالات متحده آمریکا بسر می‌برند، مبارزه می‌کنیم. در امور داخلی، برعلیه هر گونه مظاهر فساد بمبارزه برخاسته ایم، کارزار باز هم جدی‌تری در راه دستیابی به منابع انرژی مقرون به صرفه‌تر و نوسازی کامل سیستم تولید انرژی کشور را آغاز کرده‌ایم و آن، یک انقلاب واقعی در امر تأمین انرژی است. همچنین، در راه ارتقاء باز هم بیشتر کیفیت و بازدهی نظام آموزشی و تأمین بهداشت و سلامتی مردم کشور فعالیت می‌کنیم. ما برای توسعه و تقویت برنامه‌های انترناسیونالیستی دولت، از قبیل حضور هزاران پزشک و کارکنان بخش پزشکی کوبا در نقاط مختلف جهان، مثلاً، در پاکستان که زمین لرزه قربانی بسیار زیادی از میان انسانها گرفت و ویرانی‌های عظیمی ببار آورد و یا در «عملیات شگفت‌انگیز» که در جریان آن نتایج خارق‌العاده‌ای بدست آوردیم، نیروی بزرگی صرف کرده و توجه زیادی معطوف داشته‌ایم. کشور ما بحران اقتصادی جهان را با نگرانی تعقیب می‌کند و ضمن نگرانی از مشکلات تأمین نفت، در جستجوی راههای ممکن برای مقابله با جنگ اقتصادی و سیاسی می‌باشد. کشور ما، توجه خود را به جدال کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در ژنو متمرکز نموده‌است که در آنجاها، همانطور که همه می‌دانند، هر سال بیش از سال پیش، نمایشنامه‌های سراسر دروغ و افترا برعلیه ما به اجرا گذاشته می‌شود. آنها به مردم نمی‌گویند، که ۸۰ درصد مصوبات این کمیسیون برای رعایت حقوق بشر، بر اساس پیشنهادات کوبا بوده است.

رامونه - اغلب کوبا را بخاطر زندانی کردن مخالفان سیاسی مورد انتقاد شدید قرار می‌دهند.

فرمانده- چه کسی هزاران نفر ضد انقلاب را قبل از اتمام مدت محکومیت شان آزاد کرد؟ البته که دولت کوبا، نه دولت ایالات متحده آمریکا. ایالات متحده، از هر بازداشت قانونی در کشور ما سوءاستفاده نموده و بر علیه ما کارزار تبلیغاتی راه می‌اندازد. قوانین شما اروپائیان بر علیه جرایم سیاسی، بسیار خشن تر از قوانین کشور ماست. زندانهای انگلیس پر از ایرلندی‌هایی بود که به دلایل سیاسی و میهن پرستی زندانی شده بودند. فراموش نکنید زمانی که زندانیان اعتصاب غذا کردند، انگلیسیها بسیاری از زندانیان ایرلندی را از گرسنگی کشتند. اسپانیایی‌ها، قوانین بسیار سختی را بر علیه زندانیان باسک، که در راه احقاق حقوق سیاسی خود مبارزه می‌کنند، به مورد اجرا می‌گذارد. ایتالیا، هنوز هم اعضای «بریکادهای سرخ» را که بیش از ۳۰ سال پیش فعالیت می‌کردند، در زندان نگه می‌دارد. ما می‌دانیم، که در نتیجه رفتار بغایت خشن آلمانیها با اعضای باآدر ماینهوف، تقریباً همه آنها در زندان جان باختند. فرانسه عده زیادی از اهالی جزیره کورس را بدلیل شرکت در مبارزات سیاسی، زندانی کرده‌است.

رامونه- پس چرا ایالات متحده پرتوریکوهایی را که از استقلال پرتوریکو دفاع می‌کنند، از زندان آزاد نمی‌کند؟ چرا روزنامه نگار، مومیا ابو جمال را که بیش از ۲۳ سال در زندان است، آزاد نمی‌کنند؟ به چه دلیل با آزادی لئونارد پلنتیئر، رهبر هندوها که از ۲۵ سال پیش در زندان بسر می‌برد، مخالفند؟

فرمانده- من به شما گفتم که ما، پس از پلایا- هیرون، ۱۲۰۰ زندانی را آزاد کردیم. آنوقتها، زمانی بود که بیش از ۳۰۰ سازمان ضد انقلابی فعالیت می‌کردند و کشور ما به میدان تاخت و تاز

تروریسم و خرابکاران تبدیل شده بود، در حدود ۱۵ هزار نفر زندانی داشتیم.

رامونه- بعد از انقلاب، ۱۵ هزار نفر زندانی سیاسی داشتید؟

فرمانده- اگر آنها را زندانیان سیاسی می‌نامید، بنامید. من در باره آن سالها به شما توضیح دادم. هیرون، بحران اکتبر، عملیات «مانگوست». دهها برنامه عملیاتی بر علیه کشور ما تنظیم شده بود، که بر اساس آنها، هزاران عملیات خرابکاری و تروریستی به اجرا گذاشته شد، باندهای مسلح سازماندهی شده بودند، جنگ کثیفی راه انداختند. ما در این جنگ، قربانیهای زیادی دادیم، که تعداد آنها بسیار بیشتر از تعداد قربانیان خود جنگ بود.

در سال ۱۹۷۶، در جریان یک عملیات تروریستی، هواپیمای مسافری کوبا در هوا منفجر شد.

- همه مسافران و هیئت پرواز آن کشته شدند. عکسهای آن دوره، شرکت میلیونها نفر را در حرکات اعتراضی نشان می‌دهند. ولی، ایالات متحده، لوئیس پاسادا کارلیس، مجری این جنایت، تروریست بین المللی را که محاکمه و به عمل خود اعتراف کرده است، در ماه مارس سال ۲۰۰۵ پذیرفت و در اوج باصطلاح «جنگ با تروریسم بین المللی»، به یکی از خطرناکترین تروریستهای بین المللی پناهندگی داد! آیا دو نوع تروریسم وجود دارد؟ تروریست خوب و تروریست بد؟ ما بارها با سؤالات بسیار مشخص و ساده از رئیس جمهور بوش، «بوشک» پرسیده ایم: به چه طریقی، پاسادا کارلیس به آمریکا رفت؟ با کدام کشتی؟ از کدام بندر؟ کدام یک از اخلاف شاهزادگان به وی اجازه داد؟ ممکن است برادر چاق و چله شما، جناب جنب بوش، فرماندار فلوریدا؟ البته، امیدوارم ایشان مرا به خاطر این طعنه ببخشند. این، انتقاد نیست، بلکه صلاح می‌بینم ایشان برای حفظ سلامتی خود، به تمرینهای ورزشی مشغول شوند و رژیم غذایی بگیرند. زیرا، من نگران سلامتی این جناب هستم! چه کسی پاسادا کارلیس را پذیرفت؟ چه کسی به وی اجازه داد؟ چرا کسی که

خودسرانه او را تا ایالات متحده همراهی کرد، با خیال راحت در خیابانهای فلوریدا و میامی می‌گردد؟ و این «بوشک» کوچولوی بی‌حیا، تا کنون از جواب دادن طفره رفته، خاموشی گزیده است. حاکمیت کشور برادر، مکزیکی نیز سکوت کرده است. انگار آنها هم بخاطر مشغله زیاد، وقت ندارند به پرسش ما پاسخ بدهند.

به خیره سری آنها نگاه کنید! براحتی دروغ می‌گویند، و وقتی که یک پرسش ساده و بی‌تکلف مطرح می‌کنیم، ماهها می‌گذرد، جواب نمی‌دهند. در مقابل این همه توطئه و تعرضهای شدید آنها در طول تمام این سالها، کوبا چه کار باید می‌کرد؟ بلی، قوانینی بودند، قوانین سنگین و سختگیرانه، ولی، هیچ زندانی در زندانهای کوبا فوت نکرد، هیچ کس بدون محاکمه، مجازات نشد. ما بیشتر در موضع دفاعی بوده ایم. دفاع از خود، بمعنی جنایت نیست. هیچ حادثه تاریخی نبوده است که به این و یا آن شکل از خود دفاع نکند. دفاع از خود، قانونی‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد. در غیر این صورت، از همه چیز دست بکش، برو پی رهبانیت، روحانیت و به تبلیغ «مژده‌های نیکو» مشغول شو. من مخالف تعالیم دینی نیستم. زیرا، آنها هم دارای بار مثبتی هستند. ولی، ما واعظ و یا روحانی هم نیستیم. ما در چهار چوب معین اخلاقی، راه سیاست انقلابی را در پیش گرفته ایم.

رامونه- بر علیه هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا هم حملاتی سازمان داده شد.

فرمانده- هم شما می‌دانید و هم همه جهان هم از این مسئله آگاه است. هر دولتی را که از خود دفاع نکند، به خاک می‌مالند. به حوادث روی داده در ونزوئلا توجه کنید. ما در این باره صحبت کردیم. چاوز، بیشتر از هر کسی حقوق دموکراتیک و حقوق بشر را محترم می‌شمارد و از آنها دفاع می‌کند. بر علیه دولت کودتا کردند، رئیس جمهور را دزدیدند، زندگی او را مورد تهدید قرار دادند. کودتاگران کسی را که بعد از چند ساعت فرار کرد، به ریاست دولت گماردند. این شخص، تمام حقوق سیاسی، حقوق بشر و آزادیها را به

خشن ترین وجه زیر پا نهاد، پارلمان را منحل نمود، دولت قانونی را کنار گذاشت، رادیوها را تعطیل کرد، میهن پرستان را دستگیر و به زندان انداخت. همه اینها، از کارهای کارمون فاشیست، رئیس مجلس فدرال، قیوم گروه الیگارشی بود. پس از آن، آنها با اعتصاب نفت بازی را ادامه دادند. با این همه، در آن کشور حتی یک نفر بدلیل سیاسی زندانی نشد.

رامونه- وقتی که مطبوعات را می خوانیم، به اخبار رادیو و تلویزیون شما گوش می کنیم، چنان تصور می کنیم، که همه امور کشورتان رو به راه است، فقط به پیروزی و موفقیت دست یافته اید. آیا هیچ مشکلی نمانده است، ناراضیانی وجود ندارند؟ عجیب است زیرا، وقتی که من پیش خود، مباحثات درون حزب را تصور می کنم، اختلاف نظرها و بحث ها را از نظر می گذرانم، می دانم که انتقادات شدیدی هست.

فرمانده - می بینید که در طول مدت طولانی در اینجا چنان زمینه ای فراهم شده است، که اظهارات انتقادی و علنی کردن واقعیت های منفی بازیچه دست دشمن شده است، به خدمت آن و ضد انقلاب در آمده است. گاهی وقتها، از اعلام برخی مسائل، احساس ترس به آدم دست می دهد. زیرا، این تصور وجود دارد که دشمن می تواند از آن در جهت مقاصد خود سوءاستفاده نماید. ما روشن کردیم که در مبارزه با واقعیات منفی، کار ارگانهای مطبوعاتی از اهمیت بسزائی برخوردار است. بنابراین، روحیات انتقادی را تقویت کردیم. ما اطمینان یافتیم، که بسط دادن روحیات انتقادی بسیار ضروری است. من آن را تا حداکثر تقویت کردم، بطوریکه این امر، یکی از واقعیتهای نشاندهنده بلوغ سیستم ما محسوب می شود. ما می دانیم، که مواعی وجود دارند، ما از انتقاد مستدل، صرفنظر از هرگونه عواقب آن، جانبداری می کنیم. البته، مسائل باید در کمال دقت و مسئولیت انتخاب شوند تا هیچ اطلاعات اضافی که تاثیر مثبت در اجرای برنامه های نابودی انقلاب، در اختیار دشمن قرار ندهد. مشکل اساسی انقلابیون هم، همین مسئله است.

رامونه- کدام رسانه جمعی آزاد نمی تواند با انقلاب سازگار باشد؟
فرمانده- چه کسی به اینها رسانه های «آزاد» نام داده است؟ از کدام آزادی حرف می زنند؟ چه کسانی می نویسند؟ آنچه را که صاحبان روزنامه ها و کانالهای تلویزیونی می خواهند، نوشته و گفته می شود. شما این را خوب می دانید. از «آزادی بیان» حرف می زنند ولی، در واقعیت امر، مسئله اصلی آنها، دفاع از اصل مالکیت خصوصی بر رسانه های جمعی است.

من صراحتا به شما می گویم اینجا، در کوبا، رسانه ها مالک خصوصی ندارند. اما، سازمانهای مختلف توده ای، مثل سازمان های دانشجویی، کارگری، اتحادیه ای، دهقانی، حتی نظامی دارای ارگانهای مطبوعاتی خاص خود هستند. باور کنید، که با آزادی کامل، هر آنچه را که عاقلانه و مناسب تصور می کنند، می نویسند. بجای تردید کردن در مورد روشهای ما که حاصل و نتیجه ۴۰ سال مقاومت در مقابل فشارهای همسایه مقتدر است، بهتر بود از مردم مردم ما پرسیده شود که آنها خود را آزاد می دانند یا نه.

رامونه- سانسور، برخی روزنامه های خارجی را در کوبا هم ممنوع کرده است و منتشر نمی شوند.

فرمانده- خواهش می کنم. اینجا روزنامه های خارجی زیادی، روزنامه های معتبر و جدی آمریکائی و اروپائی، فروخته می شوند. ما اینها را برخلاف آنچه که می نویسند، تحمل می کنیم. روزنامه ها در اکثر مراکز تجاری در معرض فروش گذاشته می شوند و با ارز می توان آنها را خرید. هر جهانگرد و یا تبعه کوبا که ارز در اختیار داشته باشد، می تواند آنها را بخرد و پخش کند. در اینجا هیچ کس، از آنچه که این روزنامه ها بر علیه انقلاب می نویسند و یا از دروغهای فراوان کانالهای تلویزیونی مثل CNN نمی ترسد.

البته، ما نمی توانیم برای وارد کردن مطبوعات خارجی پول صرف کنیم، زیرا، ما به چیزهای دیگری، مثل، انرژی مقرون به

صرفه، خواربار، بهداشت و تندرستی، اولویت قائلیم. واردات مطبوعات جزء اولویتهای ما نیست. همچنین، ممکن است در فروش برخی روزنامه‌ها که بطور نظام‌مند به تبلیغات ضد انقلابی بر علیه ما می‌پردازند، محدودیتهائی ایجاد شود. بمنظور تفرقه‌اندازی و ایجاد اختلاف، واقعیتها را تحریف می‌کنند و دروغ و افترا شایع می‌سازند. ما با این کارها مقابله می‌کنیم و اصلاً، چرا باید به فروش روزنامه-های ضدانقلاب اجازه بدهیم؟

مخالفان ما، در باره آزادی مطبوعات، زیاد حرف می‌زنند. اما وقتی که به نفع آنها نباشد، وقتی که کوبا برخی واقعیتها را آشکار می‌کند، آنها را هم چاپ نمی‌کنند. شما می‌دانید، که هر ارگان مطبوعاتی، مطابق مواضع مشخص صاحب آن رسانه جمعی می-نویسد؛ یکی با آزادی نسبتاً بیشتر و دیگری کمتر. البته، ناگفته نماند، که رسانه های جمعی مستقل هم زیاد هستند.

رامونه- به رغم مخالفت شما با شخصیت پرستی، که مرتب بیان کرده اید، رسانه های جمعی کوبا اغلب نام شما را یادآوری می کنند و شما جایگاه مهمی در آنها احراز می کنید. آیا این مسئله برایتان ناخوشایند نیست؟

فرمانده- من به شما می گویم: نمی دانم بعضی ها چه فکر می کنند، اما من در مطبوعات زیاد ظاهر نمی شوم. من در کانالهای تلویزیونی بطور روزمره خبر سازی نمی کنم و اغلب خبرهای مربوط به خودم ممکن است بعد از گذشت دو هفته در مطبوعات مطرح نشوند. من بمناسبت حوادث به یاد ماندنی که باید شخصا حضور داشته باشم، ظاهر می شوم. یا زمانی که رهبران دولتی به کوبا سفر می کنند. یا وقتی که حوادثی غیرمنتظره، مثل طوفانهای ویرانگر، در کوبا اتفاق می افتد. باور کنید که هیچ علاقمند نیستیم در صفحات روزنامه ها و تلویزیونها دیده شوم و یا از رادیو شنیده شوم. در کشور ما، از کیش شخصیت مقامات دولتی خبری نیست. رسانه های جمعی هم از روی احترام در باره من صحبت می کنند نه از

روی اجبار. هیچ کسی همچون شخصیت آسمانی به من نگاه نمی کند. بسیاریها به دیده یک همسایه خود به من نگاه می کنند و با من سخن می گویند. مطمئن باشید، که من شخصیتا با هر آنچه که نشاندهنده کیش شخصیت باشد، مخالفم. در کوبا نمی توانید یک مدرسه یا بیمارستان، یک کارخانه و یا ساختمان پیدا کنید که به نام من نامگذاری شده باشد. در هیچ جای کشور مجسمه ام گذاشته نشده است و عملا عکس و تصاویرم هم دیده نمی شود. ممکن است یک کسی در اداره ای به ابتکار خودش عکس مرا نصب کرده باشد، اما این، به هیچ وجه به معنای تصویر رسمی نیست. در کشور ما، هیچ ارگان دولتی وقت و پول خود را برای چاپ و پخش تصاویر من و هر مقامات دولتی دیگر، صرف نمی کند. در کشور ما چنین مسئله ای وجود ندارد.

مشهور است، که من به هر کاری دست می زنم تا در مطبوعات و اخبار ظاهر نشوم. فقط در شرایطی که ضرورت ایجاب می کند، به این امر تن می دهم. توجه داشته باشید که من بعنوان رئیس یک دولت، یکی از آن رهبرانی هستم که کمتر از همه در رسانه های جمعی کشور خود دیده می شوم. اصلا خوشم نمی آید که به دنبال نام من، القاب و عناوین اضافه شود. خوشبختانه، مردم مرا فیدل صدا می کنند. مردمی هم که مرا می شناسند و یا مقالاتم را می خوانند، می دانند که من طرفدار انتقاد و انتقاد از خود می باشم و می دانند که همیشه، بر علیه هر گونه مظاهر کیش شخصیت و شخصیت پرستی شدیداً مبارزه کرده ام.

رامونه- شما حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را محکوم کردید؟

فرمانده- ما بلادرنگ و بدون تزلزل جنایت ۱۱ سپتامبر را تقبیح نمودیم. ما در بیانیه خود، همه اشکال و شیوه های تروریسم را محکوم کردیم. دولت ایالات متحده با وقاحت تمام نام کشور ما را در «لیست کشورهای حامی تروریسم» قرار داده است، اما کوبا هیچ

وقت اجازه نمی دهد از خاک کشور ما بمنظور اهداف تروریستی بر علیه خلقهای ایالات متحده و یا هر کشور دیگر استفاده شود. ما تروریسم دولتی را هم محکوم می کنیم. ما به دولت آمریکا پیشنهاد کردیم برنامه خود را برای مبارزه با تروریسم در منطقه ما ارائه دهد، ولی آنها نپذیرفتند.

رامونه- شما تأیید می کنید، که تروریسم جدی ترین تهدید برای جهان معاصر است؟

فرمانده- من با این مسئله، که تروریسم جدی ترین خطر برای جهان معاصر است، موافقم. و تصور می کنم که بشریت با خطرات مساوی و حتی جدی تر از آن هم مواجه است. سرعت گرفتن تخریب محیط زیست طبیعی و مهمترین شرایط لازم برای نسل بشر، گسترش فقر، شرایط ناسالم زندگی، گرسنگی مردم بی شمار در جهان خطرانی هستند که جهان معاصر را تهدید می کنند... جهان امروزی، علاوه بر تروریسم، با مشکلات جدی زیاد دیگری مواجه است. به همه این خطرات، باید سلطه طلبی تنها دولت مقتدر را که تلاش می کند به تنهایی بر جهان تسلط یابد و سیاست متکیرانه خود را به اشکال بالنسبه تروریستی اعمال نماید، اضافه کرد. حاکمیت آمریکا دائماً در باره «جنگ با تروریسم» حرف می زند، اما من در مفهوم این عبارت شدیداً تردید دارم. زیرا، عملیات تروریستی نیویورک، مادرید، لندن، حوادث دیگر و ضرورت مبارزه با این جنایت عجیب، یک مسئله است و فعالیتهای مشکوک و دست زدن به «اقدامات پیشگیرانه» بر اساس این نگرانی بحق، چیز دیگری است.

بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، ما شاهد بودیم که چگونه تلاشهای خلقهای مختلف، از جمله ایران و عراق، برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را «اقدامات تروریستی» نامیدند. آمریکاییها از سالهای ۸۰، در دوره ریاست جمهوری ریگان، از اصطلاح «تروریسم» سوء استفاده کردند. مبارزان کنگره ملی آفریقا و مبارزانی مثل نلسون ماندلا را که بر علیه نژادپرستی در آفریقای

جنوبی مبارزه می کردند، تروریست نامیدند. و یا آنهایی را که به راه مبارزه برای استقلال نامیبیا گام گذاشته بودند؛ فلسطینیها را که خواهان استقلال کشور خویش هستند و میهن پرستان السالوادور را تروریست می شناختند. ریگان، ضدانقلابیون نیکارگوئه را با پدران میهن خود، با بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا و یا با ماجراجویانی مثل لافائیت و ماکهای فرانسه که در مقابل اشغالگران نازیست مقاومت می کردند، برابر می دانست. اما آمریکاییها بمباران خانه های مردم نوارغزه بوسیله نیروهای نظامی اسرائیل را که در اثر آن مردم بیگناه کشته می شوند، استفاده نظامیان آمریکا از بمبهای خوشه ای در عراق را که زن و کودک نمی شناسند، تروریسم نمی داند. ما در جنگ بر علیه باتیستا، یادتان هست که در این باره با شما صحبت کردیم، همیشه سعی می کردیم از هر عملی که ممکن بود آسیبی به مردم غیرنظامی برساند، خودداری کنیم. ما به قهر متوسل می شدیم و اعتراف می کنم، که هیچگاه قهر انقلابی را بر علیه مردم عادی بکار نبردیم. این را هم اضافه کنم، که در بسیاری از کشورهای جهان، حاکمیت‌های قانونی از روشهای فشار و قوای قهریه و سرکوبیهای خونین استفاده می کند و هیچ کس هم آن را تروریسم نمی خواند.

رامونه- موضعگیریهای بوش شما را عصبانی می کند؟

فرمانده- می بینید که ما در دوره بسیار سختی زندگی می کنیم. در این اواخر، از کلمات و مفاهیم بسیار مشمنزکننده استفاده میکنند. رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی خود در آکادمی نظامی «وست پوینت» در سال ۲۰۰۲، خطاب به نظامیان دقیقاً چنین گفت: «ما بمنظور تأمین امنیت، باید نیروهای مسلح مان را که شما آن را اداره خواهید کرد، تجدید سازمان دهیم تا نیروهای مسلح، برای حملات سریع در هر نقطه کره زمین، به هر گوشه تاریخ آن آماده باشد». وی همان روز برای اولین بار در تاریخ جهان، دکترین «جنگ پیشگیرانه و غیر منتظره» را اعلام کرد. چند ماه پس از آن، مداخله

نظامی در عراق را مورد تأیید قرار داد و گفت: «اگر ما را به جنگ مجبور سازند، با بهره گیری از تمام توان قوای مسلح مان خواهیم جنگید». اینها، بیانیه دولت یک کشور کوچک نیست، اینها سخنان رئیس جمهور مقتدرترین کشور جهان است که نیروهای نظامی آن، به انواع سلاحهای پیشرفته عادی و کشتار جمعی مسلح است و با در اختیار داشتن هزاران سلاح اتمی براحتی می تواند بشریت جهان را نابود سازد.

بنا به اظهارات جناب بوش، کشور ما نیز یکی از آن «نقاط تاریک جهان» است. برخی ها کشورهای «جهان سوم» را چنین نقاطی تصور می کنند. هیچ کس، هیچگاه چنین تعریفی از کشور ما ارائه نداده است و چنین تهدید نکرده است. اینک ما، مستعمرات سابق، که قدرتهای بزرگ بین خود تقسیم کرده بودند و قرنهای غارت مان می کردند، کشورهای کمتر رشد یافته محسوب می شویم. هیچ یک از این کشورها استقلال کامل ندارند و جایگاه عادلانه و شایسته ای را احراز نمی کنند. امنیت ملی این کشورها، تأمین نیست؛ هیچیک از آنها عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیستند. از حق وتو نیز برخوردار نمی باشند و نمی توانند در سازمانهای اقتصادی بین المللی تصمیم بگیرند. چنین کشورهایی از توانائی حفظ استعدادها و یا فرار سرمایه های خود، از توانائی جلوگیری از ویرانی منابع طبیعی و محیط زیست خود که نتیجه خودخواهی ها، سیری ناپذیری و ولخرجی های کشورهای توسعه یافته اقتصادی است، برخوردار نیستند...

رامونه- شما جنگ عراق را گریزناپذیر می دانستید؟

فرمانده- در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، چند هفته قبل از آغاز جنگ، من در مالزی، در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد شرکت داشتم، و آنجا در کوآلا لامپور، مدت زیادی با هیئت نمایندگی عراق و با طه یاسین رمضان، معاون رئیس جمهور وقت گفتگو کردم. من به آنها گفتم: «اگر واقعا سلاح شیمیائی در اختیار دارید، برای سبک تر

کردن کار بازرسان سازمان ملل متحد، آن را نابود کنید». این، تنها راه ممکن آنها برای گریز از حمله بود. من فکر می‌کنم، اگر آنها زمانی این سلاح را داشتند، چنین هم کردند. البته، حتی اگر آنها سلاح شیمیایی هم نمی‌داشتند، تصمیم حمله، از پیش اتخاذ شده بود.

رامونه- نظرتان در باره صدام حسین چیست؟

فرمانده- در سال ۱۹۹۱، پس از حمله به کویت، پیش بینی شروع یک بحران جدی، امری منطقی بنظر می‌رسید. ما به مصوبه سازمان ملل متحد مبنی بر محکوم کردن حمله، رأی مثبت دادیم. من بواسطه فرستادگان خود، طی دو نامه ارسالی به صدام حسین، به وی توصیه کردم وارد مذاکره شده، بموقع کویت را ترک کند.

رامونه- شما شخصا با صدام حسین آشنائی داشتید؟

فرمانده- بلی، از سپتامبر سال ۱۹۷۳. من به اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در الجزایر رفته بودم و از آنجا بدعوت دولت ویتنام رهسپار هانوی شدم. ویتنام هنوز به تمامی آزاد نشده بود. صدام حسین، برای استقبال به فرودگاه آمده بود. در آن زمان، او هنوز رئیس جمهور عراق و صدر حزب «بعث» نبود. معاون رئیس جمهور بود. آدم دقیقی بنظرم آمد، محترمانه استقبال کرد، ما از جاهای مختلف شهر گذشتیم. شهری بسیار زیبا، با خیابانهای عریض و مناظر مشرف به دجله و فرات. من فقط یک روز در آنجا توقف کردم. در بغداد از کودتای نظامی شیلی بر علیه آینده اطلاع یافتیم.

رامونه- از نقطه نظر نظامی، سیستم دفاعی نیروهای مسلح

عراق در آن جنگ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فرمانده- ما با دقت کافی از ماه مارس تا ماه مه سال ۲۰۰۳، آن جنگ را تعقیب کردیم. چرا عراق تاب نیاورد؟ عجیب است. برای جلوگیری از پیشروی نیروهای آمریکائی، چرا پلها را منفجر نکردند؟ چرا انبارهای مهمات، فرودگاهها را قبل از آنکه به تصرف

دشمن در آیند، منفجر نکردند؟ همه اینها، معماست. بی شک، بودند فرماندهانی، که به عراق خیانت کردند.

رامونه- در آستانه جنگ، غیر از شما، همه کشورها، سفارتخانه های خود را در بغداد تعطیل کردند. شما تا چه زمانی در عراق ماندید؟

فرمانده- سفارتخانه ما و واتیکان، آخرین سفارتخانه هائی بودند که در بغداد تعطیل شدند. حتی، روسها هم رفته بودند. ما پس از وارد شدن نیروهای آمریکائی به بغداد، به دیپلماتهای خود دستور دادیم عراق را ترک کنند. ما نمی توانستیم در مقابل دو ارتش، دفاع از سفارتخانه را به پنج نفر کارمند سفارتخانه محول کنیم. دیپلماتهای ما با اخذ مدارک مصونیتی توانستند بدون مشکل از بغداد خارج شوند. مدرک آنها را یک سازمان بین المللی داده بود نه حاکمیت آمریکا.

رامونه- روند حوادث عراق را چگونه ارزیابی می کنید؟

- بنظرم، تا زمانی که به اشغال عراق خاتمه داده نشود، مقاومت مردم گسترش خواهد یافت. آنجا به جهنم واقعی تبدیل خواهد شد و همچنان ادامه خواهد داشت. بنابراین، پیش از هر کاری، باید سازمان ملل متحد بدون تأخیر، کنترل واقعی این کشور را به عهده بگیرد، پروسه احیای استقلال عراق آغاز شود و دولت قانونی آن بر اساس تصمیم واقعی و قانونی مردم کشور تشکیل گردد. آن دولت، نباید برآمده از انتخاباتی باشد که در شرایط اشغال نظامی نو استعماری برگزار می شود. همچنین باید به تقسیم منجرکننده ثروتهای عراق، بلا درنگ خاتمه داده شود.

رامونه- به نظر شما، جا دارد نگران حمله و «جنگ پیشگیرانه» بر علیه کوبا باشید؟

فرمانده- اگر آقای بوش برای حمله به کوبا تصمیم بگیرد، آتش جنگ وحشتناکی شعله ور خواهد شد. آمریکائیا با همه سازمانها و

خلق مسلح ما، با مقاومت سخت مردمی روبرو خواهند شد. درست است، که هزینه چنین حمله ای، برای ما گزاف خواهد بود، ولی طبق ارزیابی ما، آمریکا نیز برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سرباز نیاز خواهد داشت. آنها، تقریباً با ۱۵۰ هزار سرباز به عراق حمله کردند. همانطور که می بینید، آمریکاییها به چیزی دست نیافتند. اگر تناسب نیروهای آن زمانی را که با باتیستا مبارزه می کردیم، بررسی کنیم - ۸۰ هزار نفر در مقابل ۳ هزار نفر - روشن می شود، که تعداد قوای آنها بیش از ۲۵ برابر بیشتر از نیروهای ما بودند. به همین جهت هم می گویم، که آنها برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سربازی که ندارند، احتیاج دارند.

ما آن توانائی را داریم که زندگی را برای اشغالگران مشکل سازیم. ما، علاوه بر ارتش منظم و نیروهای احتیاطی، از پشتیبانی نیروهای میلیشیا - نیروهای دفاع مردمی - نیز برخورداریم. میلیونها مردم، زنان و مردان - همه بدون استثناء، برای دفاع بی وقفه از میهن خویش آماده می باشند. با این حساب که اگر ارتش یانکی برای سلطه بر کوبا، دو سرباز خود را برای مقابله با یک مبارز ما بفرستد، به بیش از پنج میلیون سرباز احتیاج خواهد داشت. باور کنید، در این صورت هم آنها تلفات عجیبی را متحمل خواهند شد. در اینجا همه شرایط لازم وجود دارد و ما می توانیم آنها را چنان سازماندهی کنیم که کوبا را به جهنم، به دام مرگباری برای آنها تبدیل کنیم. آنها می دانند که بالاخره زمان جنگ تن به تن - جنگ انسان با انسان، نه جنگ لشکر مکانیزه با لشکر مکانیزه، نیروی هوائی با نیروی هوائی، نیروی دریائی با نیروی دریائی فراخود رسید. در جنگهای متعارف، برتری آنها چشمگیر خواهد بود. ولی، در جنگ با نیروهای مقاومت سازمان یافته خلقی در همه کشور که نه جبهه جنگ مشخص است و نه پشت جبهه، همه نیروی آنها به حد صفر تنزل می یابد. به آنچه که در عراق می گذرد، توجه کنید. آمریکائیها با همه سلاحهای سنگین و پیشرفته خود نمی توانند کاری از پیش ببرند. هر مرد و هر

زن کوبائی، مرگ را بر زندگی در زیر چکمه های ایالات متحده آمریکا ترجیح می دهد.

رامونه- آیا سیاست خارجی دولت آقای جرج دبلیو بوش را «میلیتاریستی» یا «خطرناک» برای همه جهان و کوبا ارزیابی می کنید؟

فرمانده- کوبا، همانطور که به شما گفتم، اولین کشوری بود، که در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، با مردم آمریکا اعلام همبستگی کرد؛ همچنین، در مورد پیامدهای سیاستهای خطرناک ایالات متحده آمریکا که راستگرایان افراطی با قبضه حاکمیت بطرق فریبکاران در ژانویه سال ۲۰۰۱، اعمال می کنند، به جهان هشدار داد. سیاست آقای بوش نتیجه اقدامات تروریستی اعضای سازمان بنیادگرایان بر علیه مردم آمریکا نیست. بخصوص اینکه سازمان مورد نظر، در خدمت دولتهای سابق آمریکا بود. من یقین دارم این محصول محاسبه چائیده، بهانه ای است برای تجدید تجهیزات جنگی و هزینه های هنگفتی که همان وقت، بعد از پایان «جنگ سرد» و مدت زیادی پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر برای تسلیحات صرف شد. حادثه یازدهم آن ماه شوم سال ۲۰۰۱، مستمسک مطلوبی برای اجرای آن طرح بود. این مسئله را رئیس جمهور بوش، ۲۰ سپتامبر همان سال در کنگره در واشینگتن، ۹ روز بعد از وقوع حادثه فاجعه بار، علنا اعلام کرد. او با توسل به گفتمان عجیب، «عدالت بی پایان» را هدف جنگی خواند که می تواند دائمی باشد. او گفت: «کشور فقط در انتظار یک جنگ نیست، ما، کارزار طولانی و بی سابقه در تاریخ خود در پیش داریم»؛ «ما به هر سلاحی که ضرورت ایجاد کند، دست خواهیم برد»؛ «مردم همه کشورها باید تصمیم بگیرند: یا باید در کنار ما قرار گیرند، یا در کنار تروریستها»؛ «من از نیروهای مسلح خواستم به حالت آماده باش در آیند و این هم دلیل دارد؛ آن ساعت که باید دست بکار شویم، نزدیک است»؛ «این جنگ، جنگ تمدن است»؛ «دستاوردهای زمان ما و امید همه زمانها، بخود ما بستگی دارد»؛ «ما می دانیم این مناقشه به

چه سمتی خواهد رفت، ما می دانیم سرانجام آن، چه خواهد شد...»
و می دانیم که خدا بیطرف نیست». اینها، گفته های یک مقام دولتی
است یا یک بنیادگرای غیرقابل کنترل؟ دو روز بعد، روز ۲۲
سپتامبر، کوبا این سخنان را بعنوان مشخصه بارز ایده دیکتاتوری
نظامی به سرپرستی خشن ترین نیروها، در شرایط بی قانونی و عدم
موجودیت هر گونه سازمان بین المللی اعلام کرد.

رامونه- شما از سوءقصد به جان خویش بیم دارید؟

فرمانده- دوست نزدیک و مشاور رئیس جمهور بوش بنام لینکلن
بیاس- بالارت، نامی که اصلا برازنده اش نیست، در سال ۲۰۰۳ در
مصاحبه با کانال تلویزیونی میامی در رابطه با من این سخنان مرموز
را بر زبان آورد: «نمی توانم وارد جزئیات شوم، ولی ما، سعی می
کنیم این دایره تبه کار را در هم بشکنیم».

او از کدامین روش «درهم شکستن دایره تبه کار» حرف می زند؟
برای از میان برداشتن فیزیکی من، همانطور که رئیس جمهور بوش
پیش از انتخابات در میامی قول داد، از پیشرفته ترین ابزارهایی که
ایجاد کرده اند، استفاده خواهند کرد؟ اگر اینطور است، مطلقا ناراحتم
نمی کند. هر چند فکر می کنم که آنها واقعا باز هم تلاش می کنند به
من سوءقصد نمایند. روشن است، که آنها می خواهند چاوز را
بکشند. فکر می کنند که اگر مرا بکشند، مسئله وی نیز حل خواهد
شد. آنها اما نمی توانند ایده ای را که در تمام عمر بخاطر آن مبارزه
کرده ام، بکشند و آن ایده، مدتهای مدید به حیات خود ادامه خواهد
کرد. در همین رابطه، ما تدابیر احتیاطی را تقویت نمودیم. اما، الان
که با شما صحبت می کنم هیچ تدبیر احتیاطی اتخاذ نشده است، زیرا
من در اینجا، در میان خلق زندگی می کنم.

آنچه که به حمله نظامی به کشور ما مربوط می شود، آن جنگی که
در سال ۱۹۵۹ و یا سال در ۱۹۶۱، یا هنگام بروز بحران اکتبر و
بعد از آن می توانستند آغاز کنند، امروز قطعا غیر ممکن است. آن
وقت ارتش در مقابل ارتش می جنگید. ما در این باره با شما صحبت

کردیم و مفهوم «جنگ همه خلقی» را روشن نمودیم؛ طبق درک آکادمیک کهنه، فرض کنید ما شش لشکر داریم و آمریکاییها یک صد و یا به قدر دلخواه شان نیروی ارتشی دارند. در جنگهای کلاسیک، مردم همانطور که حوادث جنگی را از CNN تماشا می کنند، نظاره گر جنگ هستند و در آن شرکت نمی کنند. دشمن از واحدهای نظامی بسیاری برخوردار است، واحدهای تو را در هم می شکند. دشمن تکنولوژی زیادی در اختیار دارد، او در هوا و غیره برتری دارد و اگر بخواهی با استفاده از تاکتیکهای کلاسیک از میهن خود دفاع کنی، مغلوب خواهی شد. به شما گفتم که ما این مسئله را بسیار بهتر از دیگران می فهمیم. ما چند بار این موضوع را بررسی کرده ایم. زیرا، مدتها پیش، پس از بحران اکتبر، می دانیم، که در صورت حمله به کوبا، ما باید به تنهایی طوری بجنگیم که حتی یک گلوله هم به خاک کشور ما نیافتد. ما از مدتها پیش به این مسئله آگاهییم. بدین سبب، ما جنگ عموم خلقی و سازماندهی همه خلق را مورد توجه قرار دادیم. این مسئله ثابت شده ای است، که هیچ نیروئی نمی تواند خلق مبارز ما را در هم بشکند...

رامونه- نه تنها کوبانیها حتی، مردم بسیاری از کشورهای جهان، شما را دوست دارند و به شما عشق می ورزند؛ سفر شما در سال ۲۰۰۳ به آرژانتین، این مسئله بطور برجسته نشان داد. فرمانده- میل دارم تنها به کوبا محدود کنیم.

رامونه- آرژانتین را همه دیدند و خود من، شاهد تظاهرات خلق اکوادور به طرفداری از شما در سال ۲۰۰۳ بودم. در عین حال، شما یکی از آن کسانی هستید که مخالفان و دشمنان زیادی هم دارید که شما را به «دیکتاتوری خشن» متهم می سازند. چه توضیحی در باره این همه عشق و نفرت می توانید بدهید؟
فرمانده- می بینید که من هیچ وقت به این مسئله فکر نکردم. من در آرامش مطلق زندگی می کنم. می توانم بگویم، که نفرت از من

دلایل ایدئولوژیک دارد. بخاطر شکست حملات و یا توانائی مقاومت خلقی کوچک در مقابل یک نیروی بسیار قدرتمند که برای نابودی ما تلاش می کرد، از من منتفرند. ولیکن، ژاپنی ها حق ندارند از من بیزار باشند. آخر، هیروشیما و ناکازاکی را من بمباران نکرده ام، من باعث مرگ حتی یک نفر ژاپنی در هیچ نقطه کره زمین نشده ام. یعنی، ژاپنی ها به هیچوجه حق ندارند نسبت به من کینه داشته باشند، آنها حداکثر می توانند بی تفاوتی نشان دهند.

همراه با ایالات متحده آمریکا، برخی کشورهای آمریکای لاتین از من منتفرند و آن، نتیجه تبلیغات خصمانه ای است که قصد توقف ندارد. من در مورد چند حادثه به شما گفتم. توجه داشته باشید که اخیراً، در یک سند واقعا بیشرمانه، ما را «به استفاده غیرقانونی از مردم، استعمار جنسی کودکان متهم ساخته اند» و برای تحریکات و دامن زدن به تنفر بیشتر، کوبا را در فهرست چنین کشورهائی وارد کرده اند.

منی دانم به چه دلیل مرا دیکتاتور می شمارند. دیکتاتوری یعنی چه؟ دیکتاتور کسی است که از روی میل و اختیار خود تصمیم می گیرد، یک تنه و از بالای سر نهادهای دولتی و قانونی عمل می کند. در این صورت، می توان پاپ یوهان پاول دوم را که همیشه مخالف جنگ بود، دیکتاتور نامید و برعکس، بوش را مدافع صلح، دوست فقرا و دموکرات تر از همه رهبران خواند. این است نظر کشورهای رشد یافته اروپائی نسبت به مسئله دیکتاتوری. اما، این واقعیت از نظرها دور می ماند، که بوش می تواند بدون مشورت با هیچ کس، تصمیم بگیرد؛ او حتی می تواند بدون کسب تکلیف از سنا، از مجلس نمایندگان و حتی، بدون نظرخواهی از کابینه خود، جنگ اتمی راه بیاندازد. امپراطورهای روم هم به اندازه رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا اقتدار نداشتند. صدور فرامین نهائی و تعیین کننده در حیطه اختیار رئیس جمهور است. صلاحیت او بمراتب بیشتر از اختیارات من می باشد.

من به تنهایی تصمیم نمی‌گیرم. در کشور ما حتی نهاد ریاست جمهوری وجود ندارد. ما، شورای دولتی داریم که وظایف مشخصی دارد و من رهبر آن هستم. در کشور ما، تصمیمات اصلی و مهم، بعد از بحث، بررسی و با نظر جمعی، نهائی می‌شود. ما همیشه ارگان رهبری جمعی داشته‌ایم و مدیریت، جمعی بوده است. در کشور ما، من حق ندارم وزرا، سفیران و یا مهمترین مقامات دولتی را تعیین کنم. بلی، من بدلائل تاریخی از اعتبار و قدرت تأثیرگذاری برخوردارم، ولی من دستور نمی‌دهم و فرامین دولتی صادر نمی‌کنم.

آنچه که به مسئله خشونت بر می‌گردد، در واقعیت امر، من فکر می‌کنم کسی را که همه زندگی خود را در راه مبارزه بر علیه بی‌عدالتی، خدمت به دیگران و مبارزه در راه سعادت آنها صرف کرده است، کسی را که این کیفیتها را اعلان کرده و عملاً تحقق بخشیده است، چگونه می‌توان به خشن بودن متهم ساخت؟

رامونه- یک پرسش جدی دیگر هم داریم. شما در اطراف خود دوستان بسیار پایدار و صمیمی دارید، در عین حال، برخی دوستان نیز به شما خیانت کردند. چه احساسی نسبت به خیانت دارید؟
فرمانده- باید بگویم، که من در زندگی خود با حداقل خیانت مواجه شده‌ام، واقعا حداقل. در یک موقعیت مشخصی، شاهد خیانت یک راهنما بودم که ما را همراهی می‌کرد. او را دستگیر کردند، در اسارت ارتش باتیستا بود. او، تفاوت بین ارتش کوچک ما و ارتش پرابهت و مجهز به تکنولوژی و نیرو را می‌دید. به وی پول وعده دادند. البته این، بزرگترین خیانت بود، ولی تنها مورد در مبارزه ما نبود.

رامونه- خیانت سیاسی هم بود؟
فرمانده- بلی. سعی می‌کنم مهمترین‌ها را بخاطر بیاورم...

رامونه- مثلا؛ کارلوس فرانکی، اوپرتو ماتوس، ماتوئل اور- روتیا...

فرمانده- می دانید، کارلوس فرانکی دوست من نبود. من در سیئرا- ماسترو با کارلوس فرانکی آشنا شدم. فرانکی را سازمان «جنبش ۲۶ ژوئیه»، بعد از شکست اعتصاب ماه آوریل سال ۱۹۵۸ در نتیجه اتخاذ تاکتیک نادرست از جلگه اعزام کرد. به شما گفتم. پس از این شکست هولناک، او را به کوه، در سیئرا فرستادند. فرانکی روزنامه کوچکی را که سازمان تأسیس کرده بود، اداره می کرد؛ او قبلا کمونیست بود و رهبری «جنبش» ما در دوره معینی کمونیستهای سابق را به عضویت می پذیرفت. واقعا هم هیچ چیزی بدتر از خیانت نیست. برخیها بیشتر از هر کسی از کمونیستهای سابق بیزار بودند. نمی توان گفت که آنها با کفایت تر از همه بودند، بلکه، اشتباهات زیادی هم داشتند. آنها در راه آرمانهای زحمتکشان مبارزه می کردند. مبارزه آنها در چهارچوب مسائل اقتصادی محدود می شد. از آنها بیش از این هم انتظار نداشتیم. زیرا زمان، زمان «جنگ سرد» و مک کارتیسم بود. کمونیست بودن، بمعنی پذیرا شدن بدبختی ها بود. اما علیرغم این، شمار برجستگان، مشهوران و صادقان آنها در کوبا بیش از یکصد هزار نفر بود. آنها مشکل دیگری داشتند و آن سکتاریسم، بمفهوم مشخص کلمه، اوپورتونیسیم ناشی از سکتاریسم بود. برخی از آنها با این اصل زندگی می کردند که: بگذار این خرده بورژواهای «۲۶ ژوئیه» بجنگند، در پایان جنگ، ما به حاکمیت خواهیم رسید.

ما با ضد کمونیسم هار که در اذهان مردم رسوب کرده بود، چگونه مبارزه کردیم؟ در برخی موارد کمونیسم ستیزی، بهانه ای بود برای ترک خدمت، و اجتناب از مبارزه در واقع عناصر خرده بورژوائی را در اساس ذهنیت خود داشت و شعور آنها مسموم شده بود. توده ها نیز از آگاهی و فرهنگ سوسیالیستی محروم بودند. این آگاهیها بواسطه قوانین، نمونه ها و روشنگریهای دائمی ارتقاء داده شد. ۹۰ درصد رفقای مبارز ما، کمونیست نبودند و به حزب

کمونیست تعلق نداشتند. شمار آنها در میان رزمندگان و فرماندهان هم زیاد نبود... کسانی مثل چه و من، خودمان به کمونیسم رسیدیم. از میان آنهایی که حزب فرستاده بود، برخیها واقعا خوب و مقاوم بودند. ۹۰ درصد فرماندهان، به «جنبش ۲۶ ژوئیه» تعلق داشتند و اساسا هیچیک از آنها خیانت نکردند. ۹۰ درصد آنها انقلاب را همراهی کردند و در روند انقلاب جان باختند.

به این ترتیب، من چندان هم با خیانت آشنا نیستم. اوبرتو ماتوس در اوج جنگ منفصل شد. من زیاد ناراحت نشدم. من او را میشناختم. جاه طلبی و ذهن سرمایه دارانه او از قبل مشهود بود. یعنی، او در حمله به پادگان مونکادا و «گرانما» شرکت نداشت. همه آنهایی که به پادگان مونکادا و «گرانما» حمله کردند، مثل چه، کامیلو، رائل، آلمیدا و بسیاری دیگر متحد شدند، ولی اوبرتو ماتوس در صف این رزمندگان نیایستاد.

مانوئل اور- روتیا، خائن نبود. اور- روتیا، قاضی خوبی بود و ما در تلاش برای نشان دادن اینکه بخاطر کسب مقام و منزلت مبارزه نکرده ایم، زمانی که کار به انعقاد قرارداد نامعقول بین «جنبش ۲۶ ژوئیه» و نیروهای وابسته به دولت قبلی انجامید، پست ریاست جمهوری را به وی پیشنهاد کردیم. او خائن نبود، او نمونه تیبیک یک اوپورتونیست (ابن الوقت) بود.

...می دانید، من حتی یک نفر دارای خصوصیات واقعا انقلابی را سراغ ندارم، که خیانت کرده باشد. مثلا؛ این یک فاجعه بود اگر می گفتند: چه خیانت کرد، رائل، خائن است، خوان آلمیدا، خائن است، رامیرو والدس، خائن است، هیلرمو گارسیا، دنتنزر خائن است... همه فرماندهان ما- فرماندهی انقلاب، همه این انسانهای ارجمند، همه آنهایی که زنده ماندند، در حمله به پادگان مونکادا، در «گرانما» شرکت داشتند، در کوههای سیئرا ماسترو حضور داشتند و بدون لحظه ای تعلل، همه آن لحظات تعیین کننده را از سر گذراندند.

کادرهای تازه ای نیز پرورش یافته اند. بعنوان مثال، فلیپ پرز روکه را در نظر بگیریم. او در زمان پیروزی انقلاب، هنوز بدنیا

نیامده بود. کادرهای جدید زیادی که از میان خونهای ریخته انقلابیون قهرمانان برخاسته اند، پا به عرصه وجود گذاشته اند. ما الآن کادرهای نظامی زیادی داریم که شایستگی خود را عملاً نشان داده اند و ما هیچگاه شاهد خیانت واقعی نبوده ایم. در کشور ما، اوچوآ بخاطر رشوه خواری و فساد رسوائی به بار آورد. اوچوآ، از شعور و فرهنگ غنی برخوردار نبود ولی، متهور و دارای سابقه مبارزاتی بود. من شایستگی های او را انکار نمی کنم. عمل او برای ما دردآور بود. هر چند مسئله رامونه بی اهمیت نبود، ولی دشمن از هر واقعه ای هر قدر هم کم اهمیت، سوءاستفاده می کند.

رامونه- شما سیگاری قهاری بودید، زمانی در سالهای اول انقلاب، تقریباً همیشه با سیگار با ابهت هاوانا ظاهر می شدید. آیا از اینکه زیاد سیگار کشیدید، متأسف هستید؟

فرمانده- اولاً، پدر خودم، آنجا، در بیران به من سیگار تعارف کرد. آنوقتها من ۱۴- ۱۵ سال داشتم. فراموش نمی کنم اولین سیگار را با اینکه نمی دانستم چگونه باید کشید، کشیدم. خوشبختانه، هیچوقت دود را به درون ریه فرو ندادم، آن را بیرون میدادم. اما، هر قدر هم تلاش کنی، بداخل ریه نکشی، باز هم مقدار کمی نیکوتین به درون ریه راه می یابد.

بلی! شما درست می گوئید. من در زندگی خود زیاد سیگار کشیدم. تا بیست سال قبل تصمیم نگرفته بودم آن را ترک کنم. هیچ کس مرا مجبور نمی کرد. من خودم آن را کنار گذاشتم. من ترک این عادت را یک قربانی ضروری برای سلامتی خلق حساب می کردم. پس از آنهمه صحبتها در باره لزوم کاستن از وزن اضافی، زندگی کم تحرک و عادت به سیگار، مطمئن شدم که بسود حفظ تندرستی عمومی، باید آخرین قربانی- ترک سیگار- را هم داد. باید خود را نمونه نشان داد. من سیگار را ترک کردم و دیگر هوس نمی کنم.

رامونه- شما با پشت سر گذاشتن ۷۹ سال از عمر خویش، وقتی که به گذشته خود نگاه می کنید، از اینکه کاری را نتوانستید انجام دهید، متأسف نیستید؟

فرمانده- فقط از این متأسفم که همه آنچه را که امروز برای ما روشن است اگر قبلاً می دانستیم، آنوقت ما می توانستیم تمام کارهایی را که در مدت ۴۶ سال انجام داده ایم، در نصف این مدت به انجام برسانیم.

رامونه- بخاطر کدام کار انجام شده متأسف هستید؟
فرمانده- اجازه بدهید در این باره که از انجام کدام کار پشیمانم، کمی فکر کنم... من مرتکب اشتباهاتی شده ام. ولی، هیچیک از آنها استراتژیک نبوده اند. همه آنها تاکتیکی بوده است. انسان بخاطر خیلی چیزها تأسف می خورد، حتی بخاطر بعضی سخنان... اما من در مورد آنکه ما در کشور خویش انجام دادیم و آنطورکه جامعه خود را سازمان دادیم، ذره ای پشیمان نیستم.

رامونه- شما از اینکه با تأیید ورود تانکهای پیمان ورشو به پراگ در ماه اوت سال ۱۹۶۸، موجب نارضایتی جدی در میان طرفدار انقلاب کوبا شدید، پشیمان نیستید؟

فرمانده- می دانید، باید به شما بگویم، که ما تصور می کردیم و تاریخ نیز حقایق ما را ثابت کرد، که چکوسلاواکی به سوی وضعیت ضدانقلابی، به طرف سرمایه داری کشانده می شود، به زبان ساده تر، به آغوش امپریالیسم می افتد. ما با هر نوع اصلاحات اقتصادی لیبرالی، که در آنجا و دیگر کشورهای بلوک سوسیالیستی مطرح می شد، مخالف بودیم. تدابیر مشخصی، از قبیل، درآمدها، سودها، عایدات، انگیزه های مادی، موجب پیدایش روابط بازاری بیشتر و بیشتر در جامعه سوسیالیستی می شود. همه این پدیده ها، باعث رشد فردگرایی و خودپرستی می گردد. به همین جهت، ما ضرورت دردناک اعزام نیروی نظامی به چکوسلاواکی را درک می

کردیم و آن کشورهای سوسیالیستی را که به این اقدام دست زدند، محکوم نکردیم.

در عین حال، همان وقتها ما تصور می کردیم، که کشورهای سوسیالیستی باید پیگیرانه به راه خود ادامه دهند و در مقابل به خطر افتادن نظام سوسیالیستی در هر نقطه دیگر دنیا، مسئول هستند. از دیگر سوی، به نظر ما، در چکوسلاوکی ابتدا مسائلی مطرح می شد، که بدون بحث، به سوی بهسازی سوسیالیسم سمت گرفته بود. رویکردهای غیرمنطقی دولت، سیاستهای بوروکراتیک آن، اتهام جدائی از توده ها، بی تردید، واقعیت داشت. اما، آنها از شعارهای عادلانه، علنا به سیاست ارتجاعی روی آوردند. ما نیز با احساس نگرانی و درد، لزوما دخالت نظامی را تأیید کردیم. حفظ وحدت و توان سوسیالیسم در مقابل امپریالیسم، ارجح ترین و حیاتی ترین مسئله ما بود.

رامونه- بعد از گذشت نیم قرن، آنوقتها شما فکر می کردید که با چنین سختی ها و با این همه موانع روبرو خواهید شد؟

فرمانده- واقعا هم می دانستم، که مشکل خواهد شد. فکر می کردم بدست گرفتن حاکمیت مشکل اصلی در تحقق انقلاب است. ساقط کردن باتیستا مهمترین مسئله بود. راندن باتیستا از حاکمیت نه صرفا بخاطر حفظ وضعیت موجود، بلکه، برای تغییر اساسی لازم بود. وقتی که من به سوی پادگان مونکادا رفتم، دیدگاه جدید من شکل گرفته بود. مسئله عبارت از این است که برای دستیابی به آن، بسط دادن تاکتیک و استراتژی ضروری بود. اگر ما همان روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۵۳ پیروز می شدیم، الان در اینجا نبودیم. با توجه به توازن نیروهای جهانی در سال ۱۹۵۳، توان پایداری نداشتیم. استالین در ماه مارس ۱۹۵۳ فوت کرده بود و گروه سه نفره که بعد از او به حاکمیت رسید، آن حمایتی را که خروشچف از کوبا به عمل آورد، حتما نمی کرد، زیرا، آن وقت، زمانی بود که اتحاد شوروی نمی

توانست با ایالات متحده آمریکا برابری کند ولی، بعد از هفت سال، به یک قدرت اقتصادی و نظامی تبدیل شد.

رامونه- آیا با حمله به پادگان مونکادا، آرزوی های شما برآورده شدند؟

فرمانده- اتفاقاً، این همان موضوعی است که می خواستم در باره اش صحبت کنم. به شما گفتم، که حل مشکلات به شیوه دیگر لازم بود. مدیریت سختی ها! و این همان مسئله ای بود که من در مورد آن در روز هشتم ژانویه سال ۱۹۵۹، وقتی که به هاوانا وارد شدیم، در سخنرانی خود در احاطه جوانان گفتم. من حتی در روز پیروزی احساس دلتنگی کردم. ما چیزی نمی دانستیم، ما ایده های خوب زیادی در سر داشتیم، ولی بی تجربه بودیم. حقیقتاً هم، انسانهایی تجربه داشتند، معیارهایی بودند که بدون آنها نمی توانستیم استراتژی منجر به پیروزی را بیرورانیم... اما من توانستم جان بدر ببرم. زنده ماندن- یک مزیت است، شایستگی نیست، برای این است که نباید تجربه را، اندوخته های تجربی را دست کم گرفت. ۴۶ سال بعد از پیروزی و امروز هم با گذشت بیش از ۵۰ سال از حمله به پادگان مونکادا، دستاوردهای ما بسیار فراتر از آرزوهای آن روز ماست. صرفنظر از اینکه زمانی ما خیال بافان بزرگی بودیم.

رامونه- برخی از منتقدین، اتهامات بر علیه انقلاب را بسیار بزرگتر نشان می دهند و آن را دائما به اعمال زیادی متهم می سازند. آیا شما در مقام وکیل، دلایلی به نفع انقلاب ارائه نمودید؟

فرمانده- سخن به درازا خواهد کشید. و باز هم، دلایلی را که در سخنرانی خود بمناسبت پنجاهمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا بیان داشتم، تکرار می کنم. ببینید! کوبا چه گناهی کرده است؟ کدام انسان عاقل می تواند کوبا را چنین متهم سازد؟

خلق کوبا به بهای خون خود و سلاحی که از دست دشمن در آورد، توانست دیکتاتوری خشن باتیستا، دست نشانده ایالات متحده

آمریکا را که هشتاد هزار نیروی مسلح داشت، سرنگون سازد. اینجا اولین سرزمین در آمریکای لاتین، حوزه دریای کارئیب و تنها کشور نیم کره غربی بود، که در سراسر تاریخ استعمار، دهها هزار انسان آن را ستمگران، قاتلان و جنایتکاران جنگی از بین برده، محکوم نموده و اعدام کرده بودند، از زیر سلطه آمریکا خارج شد. انقلاب زمین را پس گرفت و همه آن را در اختیار دهقانان و کارگران بخش کشاورزی قرار داد. منابع طبیعی، صنایع تولیدی و بخش اصلی خدمات به خلق کوبا، تنها صاحبان واقعی آنها برگردانده شد. کوبائوها در مدت کمتر از ۷۲ ساعت، با نبرد شبانه روزی، توانستند هجوم مزدوران ایالات متحده آمریکا در هیرون را درهم شکنند. دفع حمله مزدوران، مانع از مداخله نظامی در کشور ما گردید که در صورت تحقق، عواقب آن قابل پیش بینی نبود. ارتش شورشیان، با ۴۰۰ هزار اسلحه نفری و صدها هزار میلیشیا، در خدمت انقلاب بود. این ارتش، با صداقت و بدون تزلزل، با درک خطر قربانی شدن در مقابل حمله اتمی سال ۱۹۶۲، به مقابله برخاست. این ارتش، در جنگ کثیف که میهن را فراگرفته بود، به قیمت قربانیانی بمراتب بیشتر از قربانیان جنگ آزادیبخش پیروز شد. با هزاران اقدام خرابکارانه و تروریستی که توسط دولت ایالات متحده آمریکا سازماندهی شده بود، مقابله کرد. صدها برنامه سوءقصد به جان رهبران انقلاب را با شکست مواجه ساخت. کوبا در شرایط تقریباً نیم قرن محاصره سنگین و جنگ اقتصادی، موفق شد در عرض یک سال بیسوادی را ریشه کن سازد. کاری که هیچ کدام از کشورهای آمریکای لاتین، منهای ونزوئلا بعد از پیروزیهای چشمگیر انقلاب بولیواری و کشور ایالات متحده آمریکا، نتوانستند در طول ۴۰ سال از عهده آن برآیند. کوبا شرایط تحصیل صد درصد رایگان کودکان را فراهم ساخت. کشور ما بالاترین شاخص فارغ التحصیلان متوسطه را در نیم کره داراست. ۹۹ درصد کودکان همه مراحل تحصیلی از پیش دبستانی گرفته تا کلاس نهم را طی می کنند. دانش آموزان مدارس ابتدائی کوبا در زمینه تسلط به زبان مادری و ریاضیات، جایگاه اول را در جهان

احراز می کنند. کشور ما بلحاظ تعداد معلم نسبت به جمعیت و تعداد کم دانش آموزان در هر کلاس نیز، در جایگاه نخست جهانی ایستاده است. همه کودکان دارای نارسائی جسمی و هوشی، در مدارس ویژه تحصیل می کنند. آموزش متمرکز انفورماتیک، وسایل سمعی و بصری در مراحل تحصیلی کودکان، نوجوانان و جوانان، هم در شهرها و هم در مناطق روستائی، وسیعا بکار گرفته می شود. آموزش و پرورش همه جوانان ۱۷ تا ۳۰ ساله آموزش ندیده و بیکار به حساب دولت، برای اولین بار در جهان، در کشور ما تحقق یافت. هر کوبائی حق دارد بدون هزینه کردن حتی یک قروش، دوره های آموزشی، از پیش دبستانی گرفته تا درجه دکتری را بگذراند. تعداد متخصصان دارای تحصیلات عالی، روشنفکران و هنرمندان حرفه ای در مقایسه با دوره پیش از انقلاب، ۳۰ برابر افزایش یافته است. سطح متوسط دانش مردم کوبا از حد آگاهی کلاس نهم دبیرستان کمتر نیست. در کوبا حتی بیسوادی سببی نیز وجود ندارد. میزان مرگ و میر نوزادان از ۶۰ نفر در هزار، به رقم ۶ تا ۶/۵ در هزار کاهش یافته است، که پائین ترین شاخص را در نیم کره، شامل ایالات متحده آمریکا تا پاتاگونیا (نواحی جنوبی شیلی و آرژانتین. مترجم)، به استثنای کانادا، نشان می دهد. طول عمر متوسط، تا ۱۵ سال افزایش یافته است. بیماریهای عفونی و مسری، مثل فلج اطفال، مالاریا، تشنج نوزادان، دیفتری، سرخک، آبله مرغان، سیاه سرفه، اریون و تب مالت ریشه کن شده است. بیماریهایی مثل تشنج، مننژیت مغزی، یرقان، جذام، مننژیت هموفیلی و سل، بطور کامل تحت کنترل در آمده است.

دگرگونیهای انقلابی جدی برای قابل دسترس تر کردن هر چه ببیشتر بخش خدمات پزشکی و موسسات طبی، بمنظور حفظ زندگی و کاهش دردهای مردم، در دست انجام است. امروز، کوبا کشوری است، که بالاترین تعداد پزشک نسبت به جمعیت سرانه را دارد و به همین جهت، شاخص آن دو برابر بالاتر از آن کشورهایی است که کوبا را تحت نظر قرار داده اند.

مراکز علمی- تحقیقاتی، در زمینه کشف دارو برای پیشگیری و معالجه سخت ترین بیماریها، بلاوقته کار می کنند. کوبائی ها، مثل همیشه، به بهترین سیستم خدمات و شرایط پزشکی مطلقا رایگان، دسترسی دارند. صد درصد جمعیت کشور از تأمینات اجتماعی کامل برخوردار است. ۸۵ درصد مردم، با مسکن بدون عوارض، تأمین شده اند. ۱۵ درصد باقی مانده، صرفا اجاره بهای سمبلیک می پردازند که از ۱۰ درصد حقوق شان تجاوز نمی کند.

درصد معطادان در کشور ما بسیار ناچیز است، با این همه، بشدت بر علیه اعتیاد مبارزه می کنیم. در سالهای اول انقلاب، بازی لاتاری و انواع دیگر بازیهای سودآور، که امکانات بهسازی شرایط زندگی به حساب دیگران را فراهم می سازند، ممنوع شدند.

رادیو، تلویزیون و مطبوعات کشور ما، آگهی های بازرگانی پخش و نشر نمی کنند. ما همه توجه خود را به عرصه های حفظ تندرستی، تحصیل، فرهنگ، ورزش و تربیت بدنی، شیوه زندگی سالم، حفظ محیط زیست، مبارزه با اعتیاد، پیش بینی حوادث غیرمترقبه و دیگر مسائلی که از اهمیت اجتماعی برخوردارند، معطوف کرده ایم. وسایل اطلاع رسانی جمعی ما، به تربیت شعور اجتماعی کمک می نمایند، مسموم کننده و آلاینده نیستند. ارزشهای پوسیده جامعه مصرفی را نمی ستایند و براساس آنها، فرهنگ سازی نمی کنند.

هیچیک از انقلابیون سرشناس با شیوه های مجسمه گذاری، عکس های رسمی، نامگذاری خیابانها و مؤسسات تمدیح نمی شوند. مردان و زنانی که در پستهای رهبری کار می کنند، خدا نیستند، انسانهای زنده ای هستند.

در کشور ما گروههای شبه نظامی، جوخه های مرگ وجود ندارند، مردم هیچگاه مورد تعدی و شکنجه قرار ننگرفته است، حتی یک نفر بدون محاکمه، مجازات نشده است...

تحقیقات علمی ارائه شده به مردم ما و همه بشریت، صدها برابر افزایش یافته است. در نتیجه، این تلاشهای مؤثر طبی و داروئی زندگی مردم کوبا و دیگر کشورها را نجات می دهند. ما هیچگاه به

تحقیقات در زمینه تولید سلاحهای بیولوژیک دست نزنده ایم. این کار، با اصول فکری و شعور ما که بر مبنای آن کادرهای علمی در کشور تربیت می شوند، مغایرت دارد.

روحیه همبستگی بین المللی در هیچ کشوری به اندازه کوبا ریشه نداخته است (در اینجا، فیدل از حمایتهای کوبا به مبارزان الجزایر، سوریه، کنگو، گینه، آنگولا، ویتنام، بولیوی، نیکاراگوئه صحبت می کند). بیش از نیم میلیون مبارز کوبائی دین انترناسیونالیستی خود را در مقام معلم، متخصص فنی، پزشک و کارکنان حفظ سلامتی، ادا کرده اند. خدمات ۴۰ ساله دهها هزار متخصص بخش طب ما، جان میلیونها انسان را نجات داده است. در حال حاضر، بیش از سه هزار متخصص بخش پزشکی و دیگر عرصه های وابسته به آن، در دورترین نقاط ۱۸ کشوری «جهان سوم»، کار می کنند و با استفاده از روشهای پیشگیری و معالجه، همه ساله جان صدها هزار انسان را نجات می دهند و حفظ می کنند یا در سایه تلاش کاملاً بلاعوض آنها، میلیونها انسان، سلامتی خود را باز می یابند. همه ملت و حتی، همه خلیجهای منطقه صحرای جنوبی در شرایط دریافت داروهای ضروری از سازمان ملل متحد، بدون خدمات پیشنهادی پزشکان کوبائی، با خطر مرگ مواجه می شدند، برنامه های الزامی و تأخیر ناپذیر مبارزه با ایدز نمی توانست به مرحله اجرا گذاشته شود.

کوبا یک شیوه فنی تحقیق ایجاد کرده است که به کمک رادیو می توان خواندن و نوشتن متن ها به پنج زبان؛ کرئولی (زبان نسل اول دهقانان مهاجر اروپائی به آمریکای جنوبی. مترجم)، پرتغالی، اسپانیولی، فرانسوی و انگلیسی را آموزش داد. هم اکنون این روش در برخی کشورها بکار گرفته می شود. ما برنامه مشابه بسیار با کیفیتی را به زبان اسپانیولی برای یاد دادن الفبا از طریق تلویزیون اجرا کردیم. این برنامه اصیل کوبائی، در کشور ما تحقیق و بررسی شده است. ما به حق امتیاز انحصاری آن اهمیت نمی دهیم. ما حاضریم آن را مجاناً در اختیار همه کشورهای «جهان سوم» که درصد بیسوادان آنها نسبتاً بالاست، قرار دهیم. در طول پنج سال، با

حداقل هزینه، تعداد بیسوادان (هشتصد میلیون) تا ۸۰ درصد کاهش خواهد یافت.

رامونه- چه فکر می کنید، تاریخ از شما قدردانی خواهد کرد؟ فرمانده- من نگران این مسئله نیستم. می دانید چرا؟ برای این، که بشریت بقدری اشتباه کرده است، بقدری به اعمال نامعقول دست زده است که اگر زندگی آن دوام داشته باشد (این مسئله هنوز پشت علامت سؤال قرار گرفته است)، انسانهای صد سال بعد، بدیده بربرهای غیر متمدن به ما نگاه خواهند کرد و این مسئله هم به فکر کردنش نمی ارزد...

به نظر من اعتباری که کشور ما در مبارزه، بخاطر رزم امروز خود کسب می کند، اهمیت دارد و البته لزومی هم ندارد که همه آنها به من نسبت داده شود...

رامونه- شما با سیاستمداران زیادی آشنائی داشتید، بنظر شما کدامیک از آنها تأثیر برانگیز تر بودند؟

فرمانده- اجازه بدهید کمی فکر کنم. من همیشه چه را بعنوان یک انسان عالی از میان همه کسانی که می شناسم، یاد می کنم. او، شریف تر و نجیب تر از همه کسانی بود که می شناختم. نلسون ماندلا نیز یکی از آن کسانی است که مبارزه اش، تاریخ زندگی و خدماتش مرا تحت تأثیر قرار می دهد. از میان رهبران کنونی، بیش از همه، به زیانگ زمین احترام قائلم. ایشان را یکی- دو روز نیست، مدتهاست که می شناسم؛ انسان شایسته و لایقی هستند. از میان رهبران اروپا، ویلی برانت، صدر اعظم آلمان یکی از دولتمردان تواناست. من با ایشان آشنا شدم، با هم زیاد گفتگو کردیم. او، انسانی بود روشن بین، اندیشمند، نگران صلح و وضعیت «جهان سوم». از میان دیگر رهبران اروپا، اولاف پالمه را خوب می شناختم. وی نیز انسانی صادق، مسئول و دولتمردی شایسته بود. احترام عمیقی به وی قائل بودم و مرگ او (قتل عجیب او)، فقدان بزرگی بود.

رامونه- شما شخصا با رئیس جمهور کندی آشنا بودید؟

فرمانده- نه! اما فکر می‌کنم، که کندی آدمی پر شور، انسانی باهوش و جذابی بود و تلاش می‌کرد گامهای مثبتی بردارد. می‌توان گفت که او بعد از فرانکلین روزولت، درخشان‌ترین سیاستمدار ایالات متحده بود. او مرتکب اشتباهات زیادی شد. در سال ۱۹۶۱، برای حمله به پلایا- هیرون، چراغ سبز نشان داد اما، این عملیات را او برنامه ریزی نکرده بود. آن را دولت آیزنهاور پیش از وی طراحی کرده بود و او نتوانست بموقع جلوگیری کند. علاوه بر آن، او در مقابل اقدامات «سیا»، مدارا می‌کرد؛ در دوره ریاست او، اولین برنامه سوءقصد به جان من و دیگر رهبران بین‌المللی تنظیم شد... تکرار می‌کنم، کندی مرتکب اشتباهاتی شد، اما، او عاقل بود. انسانی برجسته و شجاع، و بنظر من، همانطور که گفتم، اگر کندی زنده می‌ماند، روابط کوبا و ایالات متحده بهبود می‌یافت. حوادث هیرون و بحران اکتبر، او را متأثر ساخته بود. فکر نمی‌کنم، که او به مردم کوبا ارزش قائل نبود. احتمالا، مقاومت و دلاوری خلق ما را نوعی تحسین می‌کرد. اتفاقا همان روزی که وی را به قتل رساندند، من با یک روزنامه‌نگار فرانسوی، ژان دانیل که او را کندی برای گفتگو پیش من فرستاده بود، صحبت می‌کردم... ژان دانیل فقط توانست این را بمن بگوید که کندی به وی گفته بود: «برو با کاسترو صحبت کن، برگرد و بگو که او چه فکر می‌کند».

رامونه- با مائو تسه دون آشنائی داشتید؟

فرمانده- نه! با مائو آشنائی نداشتم. من با هوشی مین هم، که رهبری خردمند و شایسته احترام بود، افتخار آشنائی نداشتم. خدمات تاریخی مائو زیاد است. وی، بی تردید، سازمانگر و مشوق انقلاب چین، و یکی از انقلابیون بزرگ قرن بیستم بود. مردی بود صاحب استعداد خارق‌العاده سیاسی و نظامی، که آغازگر، گسترش دهنده و تحقق بخش مبارزه پیروزمند بر علیه امپریالیسم

ژاپن، بر علیه دولت دست نشانده چیان کائیشک، و بی شک، صفحات درخشان زیادی به تاریخ چین افزود. اما، در عین حال، مطمئنم، که مائو در آخرین دوره های حیات خویش، اشتباهات سیاسی زیادی را مرتکب شد. این اشتباهات، ناشی از انحراف به راست نبوده، بلکه، حاصل انحراف به چپ و یا به بیانی دقیق تر، نتیجه ایده های افراطی چپ بودند. این ایده ها، با شیوه های خشن و ناعادلانه، هم در زمان خود و هم در دوره باصطلاح «انقلاب فرهنگی» بوقوع پیوست و من فکر می کنم، که در نهایت، سیاست های افراطی چپ در روند انقلاب چین، با یک چرخش تند، بسوی راست منحرف شد. زیرا اینگونه اشتباهات بزرگ، خواه ناخواه، بسوی دیگر روی خواهند آورد. یعنی، چپ افراطی، در موقعیت مشخص، به طرف سیاستهای راست روانه روی خواهد آورد.

رامونه- لطفاً، بگوئید حقوق ماهانه شما چقدر است؟

فرمانده- حقوق من بر اساس هر دلار ۲۵ پزو، در ماه ۳۰ دلار است. البته که از گرسنگی نمی میرم. من، حق عضویت در حزب هم می پردازم و غیر از این، از همان ابتدا، مبلغی در حدود ۱۰ درصد، بابت اجاره بها پرداخت می کنم. شما می فهمید انسانی که از اینجا، از آنجا و از هر طرف تحت نظر است، نمی تواند دائماً در یک محل ثابت زندگی کند. اما، این وضعیت بتدریج عوض شده است و ما هم تجاری کسب کرده ایم. من به خاله ام نیز که پسرش در جنگ کشته شد، کمک می کنم. اما در باره آنچه که زیاد حرف می زنند، می توانم به شما بگویم، که اندوخته من شامل هدایائی است که به من اهداء کرده اند. نمی دانم آنها چند میلیون دلار ارزش دارند؛ فکر می کنم مردم دیگری هستند که علاقمندند تا از اشیای متعلق بدیگران بهره مند شوند. من، چندی پیش، در حدود ۱۷ هزار فقره هدیه را به **اوسیبیو له آل**، مورخ هاوانا تحویل دادم. نمی خواستم در این باره حرفی بزنم. زیرا، برخی ها فکر می کنند که من به این هدایا ارزش قائل نیستم. برعکس، اتفاقاً به همین سبب من آنها را به تاریخ نویس هاوانا تقدیم

کردم. این را با صراحت می گویم که فقط کتابهای اهدائی را پیش خود نگه داشتم، می دانم بعد از مرگ همگان از آنها استفاده خواهند کرد و بقیه هدایا را تحویل دادم. لطیفه های زیادی تعریف می کنند. ولی، آنچه من کردم، واقعا خنده آور است. زیرا، پیژامه، ساعتی که هر کدام ۶-۷ هزار دلار قیمت داشت، و حتی، آثار نقاشی ارزشمند، اشیای قیمتی و عتیقه را هم تحویل دادم. این مسئله را محض دفاع از خود بیان نمیکنم، بلکه می خواهم کمی هم شما را بخندانم. با این همه، می دانید که نام مرا دو بار در فهرست ثروتمندترین انسانهای جهان وارد کرده اند. نمی دانم چرا آنها سعی می کنند مسئله پوچی را ثابت کنند. من پول شخصی ندارم. اصلا، تأمین هزینه رئیس جمهور، مثل همه کشورها، بعهده سازمانهای اجرائی دولتی است. در واقعیت امر، زمانیکه به جایی سفر می کنم، باید در هتلی اقامت کنم، غذائی بخورم، می دانم که جیبم خالی است. می توانم بگویم، که اصل: از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش، رعایت می شود. نیازهای شخصی من بسیار ناچیز است و هیچ وقت هم حقوقم را افزایش نداده اند. من به آن افتخار می کنم که با جیب خالی از پول قابل تبدیل به ارز از دنیا خواهم رفت. برای نوشتن کتابها و خاطراتم، میلیونها به من پیشنهاد کرده اند. اما من هیچگاه به چنین کاری تن نداده ام. من همیشه گفته ام: «اگر من بنویسم، فقط برای مدارس خواهم نوشت». من با رعایت این هنجارها، احساس آرامش می کنم و مفهوم واقعی خوشبختی را درک می کنم.

رامونه- شما بعد از این همه سیل افتراها بر علیه انقلاب و به تبع آن، که شما را محکوم می کنند؛ به همه آن کسان، پیش از همه به دوستان کوبا، چه می خواهید بگوئید؟

فرمانده- به بسیاری از آنهایی که براساس افکار مشخصی، ما را تقبیح می کنند، می خواهم بگویم، که به این مسئله کمی فکر کنند، که چگونه یک کشور کوچک، در طول تقریباً نیم قرن توانست در مقابل

شدیدترین فشارهای مقتدرترین کشور جهان مقاومت کند. این را می توان به مجموعه اصول، افکار و مجموعه هنجارهای اخلاقی افزود. این، تنها شیوه مؤثر می باشد. ما به انسان، به ماهیت انسان، به قابلیت‌های او در تسلط بر هنجارها باور داریم، ما به آگاهی انسان و استعداد‌های او برای قربانی دادنه‌های بیشتر یقین داریم...

من مطمئنم، که در ایالات متحده آمریکا هیچگاه رژیم فاشیستی نمی تواند برای مدت طولانی بر قرار شود. زیرا، در اینجا، سنن ملی، ارزشهای اخلاقی، ساختاری... بعنوان یک اصل، برای آمریکائیا وجود دارد، اگر کاری انجام داده می شود، به آن باور می کنند. بنابراین، بسیاری مقامات به فریبکاری روی می آورند. همانطور که لینکلن می گفت: می توان بخشی از مردم را همیشه فریب داد و در مواقعی هم می توان همه ملت را فریفت، اما، فریب همه مردم تا ابد ممکن نیست.

**رامونه- اخیرا کوبا، در قانون اساسی تصریح کرده است که سوسیالیسم- یعنی انتخاب...
فرمانده- آن بازگشت ناپذیر است.**

رامونه- شما فکر می کنید که تصریح این مسئله در قانونی اساسی، یک تضمین کافی برای استقرار همیشگی سوسیالیسم در کوبا است؟

فرمانده- نه. این کار دلیل دارد. مسئله عبارت از این است که ۲۰ ماه مه سال ۲۰۰۲، آقای بوش خواستار تغییر ساختار اجتماعی- سیاسی و احیای سرمایه داری در کوبا شد. هر قدر که خواستند کشور را در اختیار سرمایه داری قرار دهیم، ما با قدرت بیشتر برای حفاظت از نظام سوسیالیستی مبارزه کردیم. پیش از آن هم نمایندگان همه سازمانهای توده ای جمع شدند، همه جوابها را مورد بررسی قرار دادند و با هشت میلیون امضاء، پشتیبانی خود را از این اقدام اعلام کردند. سؤال می شود: چگونه می توان این را بازگشت ناپذیر

ساخت؟ قابل برگشت است. این مسئله؛ که شورای ملی چگونه می تواند در قانون اساسی تغییراتی وارد سازد، طبق قانون اساسی ما مشخص شده است. طبق مقررات معین شده، اختیارات قانونی شورای ملی برای ایجاد تغییرات ضروری در قانون اساسی، نامحدود است. در چنین وضعیتی، ما تصمیم گرفتیم خصلت «بازگشت ناپذیری» انقلابمان را مورد تأکید قرار دهیم. این، به چه معنی است؟ برای ایجاد تغییر، برای «عدول» از خصلت سوسیالیستی، انجام انقلاب، بعبارت دقیق تر، اقدامات ضد انقلابی ضروری است. به دیگر سخن، می توان آن را انجام داد، ولی اجرای آن در شرایطی که همه خلق کاملاً متحد و تربیت یافته است، کار چندان ساده ای نیست. همه اینها، جواب شایسته ای بود به خواست یوش از آنجا، از ایالات متحده.

بدین سبب ضد انقلاب می گویم، که آنها برای رسیدن به هدف خود، باید حاکمیت را بدست بگیرند، البته، نه همیشه از طریق توسل به قهر؛ آنها براحتی می توانند، مطابق موازین انتخاباتی کشور ما، از راه قانونی، حاکمیت را در دست بگیرند. اگر ما «بازگشت ناپذیری» آن را مورد تأکید قرار دادیم، یعنی، بازگشت ممکن نیست. بدین معنی است که شورای ملی نیز نمی تواند از آن «عدول» کند. در آن صورت هم تغییر قانون اساسی ضرورت پیدا می کند.

رامونه- آیا هیچگاه فکر دست کشیدن از کار به ذهن تان خطور کرده است؟

فرمانده- می بینید، ما می دانیم که زمان می گذرد و نیروی انسان به تحلیل می رود. من آنچه را که در تاریخ ۶ ماه مارس سال ۲۰۰۳، یعنی زمانی که مرا بار دیگر به ریاست شورای دولتی برگزیدند، به رفقای شورای ملی گفتم، به شما نیز می گویم. من گفتم: «من الآن می فهمم که برای استراحت، حتی در پایان عمر بدنیا نیامده ام» و قول دادم در کنار آنها بمانم و آنها هم این را می خواستند. هر وقت که لازم آید، تا زمانی که می توانم فکر کنم، مشاعرم زنده است و می

توانم مفید واقع شوم، بدون یک دقیقه تعلل، نه یک ثانیه بیشتر، به کارم ادامه خواهم داد.

هر سال بیشتر از سال پیش، در راه انقلاب، وقت صرف می‌کنم، توجه بیشتری به آن مبذول میدارم، برای این، که تجارب من زیاد است، بیشتر تحلیل می‌کنم، بیشتر فکر می‌کنم. پلاتون در کتاب «جمهوری» می‌نویسد: سن بعد از ۵۵ سالگی، بهترین دوره زندگی برای احراز مقام دولتی است. فکر می‌کنم بهترین دوره زندگی او، در ۶۰ سالگی اش فرارسید. البته به نظر من، ۶۰ سال سن در زمان حیات پلاتون، با سن ۸۰ سال در دوران کنونی و یا چیزی در حدود آن برابر است...

شما می‌پرسید که تا چه مدتی به فعالیت در امور دولتی ادامه خواهم داد. واقعیت این است که شورای ملی بنماینده‌ای از سوی خلق، در این مورد تصمیم می‌گیرد. این مسئله را خلق حل می‌کند.

رامونه- شما همیشه مسلح هستید و در اثر افتادن، من فکر می‌کنم، نمی‌توانید با دست راست کاری بکنید و اسلحه را بگیرید، آیا از این مسئله نگران نیستید؟

فرمانده- هر قدر که سازمان سیا زیاد به مسئله سوءقصد و این قبیل کارها فکر می‌کند، من هم در هر شرایطی مسلح هستم و می‌توانم از اسلحه استفاده کنم. همیشه در اطمینان دارم که در خشاب من ۱۵ تیر موجود است. من در زندگیم زیاد تیراندازی کرده‌ام و تیرانداز ماهری هم بودم. خوشبختانه، هنوز هم مهارتم را حفظ کرده‌ام و در هیچ وضعیتی، من از دشمن نمی‌ترسم. می‌خواهم بگویم، که دستهایم توان استفاده از سلاح را حفظ کرده‌اند. این اسلحه را همیشه با خود دارم. اسلحه را از جلدش بیرون می‌آورم، گلن-گدن می‌کشم، ضامن آن را کنترل می‌کنم و خشاب را در آورده، دو باره به جای خودش گذاشته، پیش خود می‌گویم: «روبراه است» و می‌توانم تیراندازی کنم.

بگذار دشمنان ما خود را دچار توهم نکنند؛ من فردا می میرم، ولی نفوذ و اعتبارم افزون خواهد شد. همانطور که گفتم، روزی که واقعا می میرم، مرگم را هیچ کس باور نخواهد کرد. می توانم بعد از مرگ نیز چراغ روشنی بخش راه پیروزی مبارزان باشم.

رامونه- در جریان بسیاری از سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی، شما به مسئله جانشین خود پس از پایان رهبری تان بر کشور، به اینکه در کوبا چه روی خواهد داد، اشاره می کنید. کوبای آینده را بدون فیدل کاسترو چگونه تصور می کنید؟

فرمانده- بسیار خوب! سعی می کنم جواب مختصری به این سؤال بدهم. من در مورد برنامه حذف فیزیکی با شما صحبت کردم. من از همان اوایل، در طرح ضروری ترین ایده های مبارزه، در کار متقاعد کردن، نقش بسیار با اهمیتی داشتم. پس از ۴۶ سال مبارزه و تجربه اندوزی، اعتبارم نسبت به آن چه که قبلا بود، افزایش یافته است. ما انسانهایی هستیم که مبارزه کردیم و جنگیدیم، حکومت استبدادی را ساقط کردیم و به استقلال کشور دست یافتیم، از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار هستیم... در هر حال خواهیم مرد، ممکن است به علل طبیعی بمیریم و یا قربانی سوءقصد شویم، اما راحت خواهیم مرد.

اگر بر شایستگی ایده آلهای انسانی و اصول اعتقادی خویش پافشاری نمی کردیم، از بدست گرفتن حاکمیت دچار سرگیجه می شدیم. سوءاستفاده از قدرت، مانند بسیاری انسانهای دیگر، ما را وسوسه می کرد. تجارب اندوخته ما نمی توانستند مزیت بزرگی بشمار آیند. آن روزها، پیش خود نتایج اقدام تروریستی را بررسی می کردم. تعیین جانشین برای من، یک مسئله طبیعی است... رانول را در مقایسه با من، تندروتر تصور می کنند. اما، من چنین تصویری ندارم، او همانقدر تندرو است که من هستم. اما، زمانی که او سازماندهی جوانان کمونیست را بر عهده گرفته بود، وی را افراطی می شمردند. من می دانستم این مسئله آنها را نگران می کند و می ترساند. این یک

طرف قضیه بود و اما طرف دیگر قضیه، که فکر می‌کنم لازم به یادآوریست، عبارت از این است که رائل نیز از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار است. او برای انجام وظایف جانشین، قابلیت و تجربه کافی دارد. به شما تعریف کردم و قتیکه او را در جریان حمله به پادگان مونکادا دستگیر کردند، چگونه وضعیت را تغییر داد و با سازماندهی زندان، جبهه دوم را گشود و بعنوان یک سازمانگر نظامی و سیاسی، به اعمال شگرفی دست زد. بعدها، او به فعالیتهای خود در نیروهای مسلح ادامه داد و کادرهایی با اعتماد بنفوس و جدی تربیت کرد. رائل، هنوز هم از نفوذ و اعتبار عمیقی برخوردار است و مردم به او اعتماد می‌کنند. در عین حال، کسان دیگری هم هستند که می‌توانند جانشین دیگران شوند.

زمانیکه در اول ژانویه سال ۱۹۵۹، انقلاب به پیروزی رسید، من ۳۲ ساله بودم، رائل ۲۸ سال داشت و زندگی واقعی ما در پیش بود. هر چند من بلافاصله مسئولیت و سلسله مراتب، هدف مهمی در برنامه های سوء قصد بودم، ولی بر علیه رائل نیز سوء قصدهایی برنامه ریزی شد. او، در مقام دبیر دوم حزب و معاون اول شورای دولتی انجام وظیفه می‌کند که خود این، تصویر معنوی و اعتبار وی را تحکیم می‌بخشد.

رامونه- اگر شما به علتی، از مقام خود کناره گیری کنید، جانشین حتمی شما، رائل خواهد بود؟

فرمانده- اگر فردا بلایی سر من بیاید، شورای ملی جلسه تشکیل می‌دهد و احتمالاً، او را برمی‌گزینند. شما در این امر تردید نداشته باشید. دفتر سیاسی هم او را انتخاب خواهد کرد. البته، او هم مثل من، مسن است و این مسئله، مسئله یک نسل است. خوشبختانه آن انسانهایی که انقلاب کردند، سه نسل تربیت کرده اند. البته، نمی‌توان آن کسانی را که پیش از ما مبارزه برخاستند، فعالان و رهبران سالمند حزب سوسیالیست خلق، حزب مارکسیست-لنینیست و نسل ما را که در پی آنها بمیدان مبارزه قدم گذاشتیم، فراموش کرد. و بدنبال

نسل ما و نسل پس از آن، نسل مبارزان راه و روش خشکاندن ریشه بیسوادی، مبارزان برعلیه یاغیگری و تروریسم، پیکارگران با محاصره طولانی، رزمندگان هیرون، آنهایی که بحران اکتبر را از سر گذراندند، آنهایی که به وظایف انترناسیونالیستی خود عمل کردند... انسانهای پر شماری صاحب استعدادهای خارق العاده، و همچنین، دانشمندان رشته های مختلف علمی و صنعتی، قهرمانان جبهه کار، روشنفکران و معلمان، مسئولیت اداره میهن ما را بر عهده خواهند گرفت. اینها، نسل جوان کشور ما هستند. کمونیستهای جوان، دانشجویان دانشگاهها و کارکنان بخشهای اجتماعی را نیز که در ارتباط تنگاتنگ با ما هستند، به اینها اضافه کنید. ما همیشه رابطه بسیار محکمی با جوانان و دانشجویان داشته ایم. بقایای نسل اول ما که در بالا اشاره کردم، مجدانه با نسل جدید همکاری می کند.

بدین ترتیب، نسل دوم و سوم و چهارم نیز وارد میدان شده است... من تصور روشنی از نسل چهارم دارم زیرا، توانمندیهای دانش آموزان کلاس ششم هم این خوشبینی را تأیید می کند. ببینید، چه استعدادهایی را شکوفا کرده ایم! ما هزاران هزار استعداد حیرت انگیز، نبوغ نا شناخته نهفته در میان خلق را بازیافته ایم. من این نظریه را که استعداد خصلت توده هاست، تأیید می کنم. یکی در این زمینه، دیگری در زمینه دیگر - هر کسی در یک عرصه استعداد خود را بنمایش می گذارد: در زمینه تکنولوژی کامپیوتری، موسیقی و یا مکانیک... باید جامعه را توسعه داد و تربیت کرد. کاری که ما می کنیم. و شما نتایج آن را می بینید. این همان هشت میلیون نفری است که در پایان یک دوره چند ساله، نوشتند: «من - سوسیالیست هستم».

من بسیار امیدوارم زیرا، بوضوح می بینم، که سطح دانسته ها و آگاهی های این بچه هائی که من از آنها بعنوان نسل چهارم نام بردم، سه - چهار برابر بیشتر از ما، نسل اولی هاست.

رامونه - می بینم که شما از آینده انقلاب کوبا نگران نیستید، ضمن اینکه طی سالهای اخیر، شما شاهد تجزیه اتحاد شوروی و

یوگسلاوی، شکست انقلاب آلبانی بودید، کره شمالی در وضعیت سختی بسر می برد، وضعیت کامبوج هم چندان خوشایند نیست و حتی، انقلاب چین به مسیر دیگری افتاده است. همه اینها، بمثابة یک بیدارباش به شما نیست؟

فرمانده- به عقیده من، تجربه اولین دولت سوسیالیستی- اتحاد شوروی، کشوری که نیازمند یک سری ساماندهی بود نه تخریب، بسیار تلخ بود. ما در مورد این مسئله که چگونه یکی از دو قدرت بزرگ جهانی که توان برابری با ابرقدرت دیگر را داشت، کشوری که فاشیسم را در هم کوبید، به همین راحتی شکست خورد، بسیار فکر کردیم.

انسانهایی چنین تصور می کردند که گویا می توانند با کاربست رویکردهای سرمایه داری، سوسیالیسم بسازند. این، یکی از بزرگترین اشتباهات تاریخ است. نمی خواهم در این باره صحبت کنم، نمی خواهم به مسائل تئوریک بپردازم؛ ولی، شواهد بسیاری زیادی حاکی از آن هستند که آن کسانی که خود را تئوریسین می پنداشتند، در عمل، مرتکب اعمال احمقانه بسیار زیادی شدند زیرا، نتوانسته بودند مارکس، انگلس و لنین را درست بیاموزند.

همانطور که پیشتر گفتم، این تصور که انگار کسانی از قبل بر راه و روش ساختمان سوسیالیسم آگاه هستند، یکی از بزرگترین اشتباهات ما در اوایل انقلاب و سالها پس از آن بود. فکر می کنم امروز ما، درک روشنی از چگونگی ساختمان سوسیالیسم داریم، با این همه، هنوز هم باید به سؤالات زیادی در باره حفاظت از سوسیالیسم و نگهداری آن برای آینده جواب دهیم.

منبع:

تارنمای روزنامه «سووتسکایا راسیا»،
بتاریخهای ۱۵ و ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸

Сто часов с Фиделем

hundred hours with Fidel

<http://www.sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=4179>

<http://sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=4193>

فیدل دستور نجات چاوز را صادر کرد



<http://www.hafteh.de/?p=32907>

گفتگوی ایگناسیو رامونه با فیدل کاسترو

برگردان: بابک پاکزاد

در کتاب «فیدل کاسترو، یک زندگی‌نامه در قالب گفتگو» که از سوی بنگاه انتشاراتی Debate منتشر خواهد شد، رئیس‌جمهور کوبا در گفتگو با ایگناسیو رامونه اطلاعات منتشر نشده‌ای را پیرامون وقایع آوریل ۲۰۰۲ در ونزوئلا فاش ساخت. کاسترو می‌گوید: قبل از آن‌که چاوز خود را به کودتاچیان تسلیم کند، با کاخ میرافلورس تماس گرفتم و به او گفتم: «هوگو، خودت را نکش! کاری را که آینده کرد،

نکن! او یک مرد تنها بود. تو بخش بزرگی از ارتش را در کنار خودت داری. کنار نکش، استعفا نده!»!

سپس فیدل از فیلیپ پرز روکه وزیر امور خارجه‌ی کوبا خواست تا در یکی از دو هواپیما به کاراکاس پرواز کرده و پس از تحویل گرفتن چاوز، او را به نقطه‌ی امنی منتقل کند.

کاسترو با «یک ژنرال وفادار به چاوز» تماس گرفت و به او گفت، که جهان می‌داند رئیس‌جمهور استعفا نداده و از او خواست تا نیروهایش را برای آزادی و نجات رئیس‌جمهور بسیج کند.

فیدل کاسترو که سخنرانی‌های بسیار و متعددی داشته است تنها چند بار به مصاحبه تن داده است. طی پنجاه سال گذشته تنها چهار مصاحبه‌ی طولانی با وی به چاپ رسیده است. پنجمین مصاحبه با سردبیر لوموند دیپلماتیک، ایگناسیو رامونه نهایتاً تبدیل به کتابی با عنوان «فیدل کاسترو، یک زندگی‌نامه در قالب گفتگو» شد که خلاصه‌ای است از زندگی و اندیشه‌ی رئیس‌دولت کوبا که محصول صد ساعت گفتگو است. نخستین گفتگو در پایان ژانویه‌ی ۲۰۰۳ و آخرین آن در دسامبر ۲۰۰۵ صورت گرفته است.

آنچه هم اکنون در اختیار قرار می‌گیرد گزیده‌ی گفتگوهایی است که کاسترو در آن پیرامون مناقشاتی که در ونزوئلا در یازده آوریل ۲۰۰۲ رخ داد، سخن می‌گوید. فرمانده می‌گوید که در اتاق کارش باقی ماند تا جائی که مجمع ملی به نام ملت کوبا از وی خواهش کرد اتاق را ترک کند. «این کتاب به زودی توسط بنگاه انتشاراتی Debate منتشر خواهد شد.

رامونه- شما گفتید که احترام بسیاری برای هوگوچاوز، رئیس‌جمهور ونزوئلا قائلید.

کاسترو- بله، همین‌طور است. در اینجا ما با یک سرخپوست از جنس دیگر مواجه‌ایم، هوگوچاوز، سرخپوستی از نسل جدید است که همان‌طور که خود می‌گوید: «یک سرخپوست دورگه است»، مستیزو و کمی هم سفید. اما وقتی به چاوز نگاه کنید او یک فرزند اتوکتونوس

ونزوئلا، فرزند ونزوئلایی است که خود دورگه است. و اما او تمام ویژگی‌های یک فرد ممتاز و استثنایی را دارد و به واقع از هوش و تیزبینی سرشار برخوردار است.

من این نکته را هنگام شنیدن سخنرانی‌هایش دریافتم. او از ریشه و آبا و اجدادش و گذشته چند قومی که تقریباً ذره‌ای از هر چیزی با خود به همراه دارد. اما عمده‌تاً مربوط به مردم اتوکتونوس، بردگانی که از آفریقا آورده شدند و با سرخپوست‌ها ممزوج شدند، احساس غرور می‌کرد و آن تأثیرگذار بود. ممکن است او ژن‌های سفید هم داشته باشد و آن به هیچوجه بد نیست. ترکیب، معمولاً همیشه خوب است و نژاد انسانی را غنا می‌بخشد و او ترکیبی است از پیشینه‌های قومی و نژادی گوناگون.

رامونه- آیا شما به شکل نزدیکی تکامل وضعیت در ونزوئلا به ویژه تلاش‌ها برای بی‌ثبات کردن پرزیدنت چاوز را پیگیری می‌کردید؟

کاسترو: بله ما وقایع را با توجه بسیار پی‌گیری می‌کردیم. چاوز پس از آزادی از زندان قبل از انتخابات ۱۹۹۸ با ما ملاقات کرد. او خیلی شجاع بود چرا که برای سفر به کوبا بسیار مورد سرزنش و شماتت قرار گرفت. او اینجا آمد و با هم گفتگو کردیم. ما در او یک بولیواری موجه، بسیار پیشرو، تحصیل کرده و تیزبین یافتیم. بعدها او چندین بار در انتخابات پیروز شد. او قانون اساسی را عوض کرد و حمایت گسترده‌ی مردم به ویژه مردم فقیر را با خود داشت. دشمنانش تلاش کرده‌اند او را از نظر اقتصادی خفه کنند.

در چهل سال مشهور به دموکراسی قبل از آن‌که چاوز بر صدر کار قرار گیرد، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار از کشور فرار کرد. ونزوئلا می‌توانست بسیار صنعتی‌تر از کشور سوئد باشد و از سطح آموزش سوئد برخوردار باشد. البته اگر در آنجا یک دموکراسی توزیعی واقعی وجود داشت و اگر آن مکانیسم‌ها کار کرده بود و اگر در تمام تبلیغات و هیاهوها حقیقت و اعتباری وجود داشت.

از زمانی که چاوز بر مصدر کار رفت تا زمان تثبیت نظام کنترل پولی در ژانویه ۲۰۰۳، حدود ۳۰ میلیارد دلار از کشور خارج شد؛ این یعنی فرار سرمایه. بنابراین، همینطور که به کارمان ادامه می‌دهیم، تمام این پدیده‌ها روند جاری امور را در نیمکره ما ناپایدار می‌کنند.

رامونه- در یازده آوریل ۲۰۰۲، کودتایی در کاراکاس بر علیه چاوز صورت گرفت. آیا شما این وقایع را دنبال کردید؟

کاسترو- هنگامی که فهمیدم تظاهرات اپوزیسیون تغییر جهت داده و در حوالی میرافلورس است، که تحریکاتی صورت گرفته، تیراندازی شده و تعدادی قربانی شده‌اند و برخی مقامات رسمی رده بالا سر به طغیان گذاشته و در ملاء عام علیه رئیس جمهور سخن می‌گویند؛ که گارد ریاست جمهوری عقب کشیده است و ارتش می‌رود تا او را دستگیر کند، من به چاوز تلفن کردم زیرا می‌دانستم که او بی‌دفاع و مردی است که براساس اصول و اعتقاداتش عمل می‌کند. به او گفتم: «خودت را نکش؛ هوگو! کاری را که آینده کرد نکن! آینده یک مرد تنها بود، او حتا یک سرباز هم در کنار خودداشت، بخش بزرگی از ارتش در کنار تو است. کنار نکش، تسلیم نشو!»

رامونه: شما او را ترغیب کردید دست به اسلحه ببرد و مقاومت کند؟

کاسترو- نه، برعکس. این کاری بود که آینده کرد و بهایش را قهرمانانه با زندگیش پرداخت. چاوز سه گزینه داشت:

در میرافلورس بماند و مقاومت کند تا بمیرد؛ مردم را دعوت به قیام کند و یک جنگ داخلی به‌راه بیاورد؛ یا بدون آن‌که کنار بکشد یا استعفا دهد تسلیم شود. ما گزینه‌ی سوم را پیشنهاد کردیم که با آن‌چه او تصمیم به انجام آن گرفت هماهنگ بود. چرا که تاریخ به ما آموخته است که هر رهبر مردمی که در چنین شرایطی سرنگون

شود، اگر کشته نشود مردم او را طلب خواهند کرد و دیر یا زود به قدرت برمی‌گردد.

رامونه- در آن لحظه، آیا تصمیم گرفتید به گونه‌ای به چاوز کمک کنید؟

کاسترو- ما تنها می‌توانستیم از دیپلماسی استفاده کنیم. در نیمه شب ما تمام سفر را در هاوانا دعوت کردیم و به آن‌ها پیشنهاد کردیم همراه با فیلیپ‌پرز رو، وزیر امور خارجه‌ی ما برای نجات چاوز، رئیس جمهور قانونی ونزوئلا به کاراکاس بروند. پیشنهاد کردیم در صورتیکه بخواهند او را تبعید کنند، دو هواپیما برای آوردن او به اینجا به ونزوئلا بفرستیم.

چاوز توسط نظامیان در مکان نامعلومی زندانی شده بود. تلویزیون مکرراً اخبار استعفای او را برای خلع‌سلاح کردن حامیان و مردم پخش می‌کرد. اما آن‌ها، بطور اتفاقی، به چاوز اجازه دادند تا با دخترش **ماریا گابریلا** تماسی تلفنی داشته باشد. او به دخترش گفت: «کنار نکشیده و استعفا نداده است و اینکه او یک رئیس جمهور تحت بازداشت است و از دخترش خواست تا این خبر را به گوش دیگران نیز برساند».

سپس دخترش شجاعانه به من تلفن کرد و مرا از این امر آگاه نمود. او به من تأکید کرد که پدرش استعفا نداده است. سپس ما تصمیم گرفتیم از دموکراسی ونزوئلا دفاع کنیم. زیرا شواهدی داشتیم که کشورهای نظیر ایالات متحده و اسپانیا- دولت خوزه ماریا آرنار- که بسیار در باره‌ی دموکراسی سخن می‌گویند و از کوبا انتقاد می‌کنند، حامی کودتا بودند.

ما از **ماریا گابریلا** خواستیم آن را تکرار کند و مکالمه‌ای که او با **رندی آلون سو-** مجری برنامه‌ی تلویزیون کوبا «مسارید وندا» (میز گرد) داشت، ضبط شد که تأثیر بین‌المللی شگرفی گذاشت. علاوه براین، ما تمام نمایندگان خبرگزاری‌های خارجی در کوبا را در ساعت چهار صبح فراخواندیم و آن‌ها را مطلع ساخته و نوار ضبط

شده‌ی گفته‌های دختر چاوز را برای آنان پخش کردیم. سی ان ان یک بار آن را پخش کرد و اخبار به سرعت در سراسر ونزوئلا پخش شد.
رامونه- و تبعات آن چه بود؟

کاسترو- خب، این خبر توسط نظامیان وفادار به چاوز که فریب خبر کذب استعفا را خورده بودند، شنیده شد. همچنین، با یکی از ژنرال‌های وفادار به چاوز تماس حاصل شد. با او تلفنی گفتگو کردم، من شخصاً او را متقاعد نمودم که آنچه دختر چاوز گفت، حقیقت دارد و تمام جهان می‌دانند که چاوز استعفا نداده است. مدت زیادی با او صحبت کردم. او مرا از وضعیت ارتش مطلع کرد. درباره‌ی اینکه کدام یک از افسران رده بالای ارتش به چاوز وفادار و کدام یک نیست.

من فهمیدم که چیز زیادی را از دست نداده‌ایم. زیرا بهترین واحدهای نیروهای مسلح، رزمنده‌ترین‌ها و تعلیم‌دیده‌ترین‌ها طرف چاوز هستند. به آن افسر گفتم ضروری‌ترین کار این است که بدانیم چاوز را کجا بازداشت و مخفی کرده‌اند و سپس نیروهای وفادار را برای نجات او اعزام کنیم. سپس او از من خواست با افسر ارشد صحبت کنم و تلفن را به او داد. همه آنچه را دختر چاوز گفته بود، تکرار کردم و تأکید کردم، که او رئیس جمهور قانونی است. ضرورت وفاداری را به او خاطر نشان کردم و با او درباره‌ی بولیوار و تاریخ ونزوئلا صحبت کردم. او نیز ضمن ابراز میهن‌دوستی و وفاداری به قانون تصریح کرد که اگر حقیقت داشته باشد که چاوز استعفا نداده او کماکان به رئیس جمهور تحت بازداشت وفادار است.

رامونه- اما در آن زمان هیچ کس نمی‌دانست چاوز کجا است؟

کاسترو- در حالیکه چاوز به جزیره‌ی لا اورکیلا برده شده بود، تمام راه‌های ارتباط با او قطع شده بود. اسقف اعظم کاراکاس می‌رود تا او را ببیند و به او توصیه کند تا استعفا کند. او می‌گوید: «به خاطر احتراز از جنگ». در حقیقت او چاوز را به شکل انسان‌دوستانه ارباب کرد و از چاوز خواست نامه‌ای مبنی بر استعفایش بنویسد.

چاوز نمی‌دانست که چه اتفاقی در کاراکاس یا کل کشور در حال رخ دادن است. آن‌ها قبلاً تلاش کرده بودند او را اعدام کنند. اما افراد جوخه اعدام از این کار سرباز زده و تهدید به تمرد کردند. برخی از سربازانی که از چاوز محافظت می‌کردند، برای دفاع و جلوگیری از اعدام او آماده بودند. چاوز تلاش کرد به بهانه‌ی مذاکره با اسقف زمان را بکشد. او پیش‌نویس یک بیانیه را نوشت. او می‌ترسید هنگامی که نامه را می‌نویسد، ربایندگان او را نابود کنند. او بهیچوجه تمایل به استعفا نداشت و به صراحت اعلام کرد که اگر در وهله‌ی اول او را بکشند، دیگر هیچ راحل قانونی باقی نخواهد ماند.

رامونه- با این حال هنوز می‌خواستید هواپیماها را بفرستید و او را به کوبا بیاورید؟

کاسترو- نه، بعد از گفتگو با ژنرال‌های ونزوئلایی ما برنامه را تغییر دادیم. ما گزینه‌ی پرواز فیلیپ همراه با سفرای دیگر کشورها به کاراکاس را کنار گذاشتیم. علاوه بر این، مدت کوتاهی پس از آن، شایعه‌ای شنیدیم مبنی بر اینکه کودتاجیان پیشنهاد کرده‌اند که چاوز را به کوبا تبعید کنند. ما به سرعت اعلام کردیم که اگر آن‌ها چاوز را این‌جا بفرستند، ما او را با اولین پرواز به ونزوئلا برمی‌گردانیم.

رامونه- چگونه چاوز به قدرت بازگشت؟

کاسترو- در وهله‌ی اول با اولین ژنرالی که با او صحبت کردم، مجدداً تماس گرفتم و او مرا مطلع کرد که مکانی را که چاوز را پنهان کرده‌اند، یافته است و اطلاع داد که او را در جزیره‌ی لا اورکیلا نگهداری می‌کنند. ما با هم درباره‌ی بهترین راه نجات او گفتگو کردیم. من سه گام اولیه را پیشنهاد کردم: بررسی دقیق موقعیت، طرح‌ریزی اقدام مؤثر و اجرای آن با یک نیروی ضربتی. چتربازان پایگاه ماراکی، بهترین واحد نیروهای مسلح ونزوئلا که به چاوز وفادار بودند، عملیات نجات را برعهده گرفتند. درحالی‌که در کاراکاس نیز مردم به حرکت درآمده و خواستار بازگشت چاوز بودند، گارد ریاست جمهوری نیز کاخ ریاست جمهوری (میرا

فلورس) را مجدداً به اشغال خویش درآورده و خواستار بازگشت رئیس جمهور شدند. آن‌ها کودتاجیان را از قصر بیرون راندند و پروکارمونا، رئیس جمهور منسوب از سوی انجمن مدیران در همانجا در قصر بازداشت شد.

نهایتاً در غروب چهارده آوریل ۲۰۰۲ چاوز که توسط سربازان وفادار نجات پیدا کرده بود، در میان ابراز شور و شوق و هیجان مردم به میرافلورس رسید. من تقریباً طی دو روز کودتا در کاراکاس، نخواهیدم. اما این امر برای من بسیار ارزش داشت که ببینم چگونه مردم و همچنین، سربازان وفادار از قانون دفاع کردند و تراژدی شیلی در ۱۹۷۳ تکرار نشد.

رامونه- چاوز نماینده‌ی نیروهای مسلح پیشرو است اما در اروپا و آمریکای لاتین برخی نیروهای پیشرو او را فقط به دلیل پیشینه‌ی نظامی‌اش سرزنش می‌کنند. عقیده‌ی شما در باره‌ی این تضاد آشکار میان پیشرو بودن و نظامی بودن چیست؟

کاسترو- توجه کنید! در ونزوئلا ما ارتشی داریم که نقش مهمی در انقلاب بولیواری ایفا کرده است. **عمر توریخوس** در پاناما نیز الگویی از یک سرباز آگاه و باوجدان بود. **خوان ولاسکوآرادو** در پرو نیز برخی اقدامات مترقی و پیشرو قابل توجه را به انجام رساند. بگذار فراموش نکنیم که برای مثال، در میان برزیلی‌ها، **لویی کارلوس پرستس**، افسری بود که اعتراضات سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، نظیر آن اعتراضاتی را که مائوتسه دونگ در فاصله سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵ رهبری کرد، هدایت کرد.

خورخه آمادو در یک داستان بسیار زیبا اعتراضات لوئی کارلوس پرستس را توصیف کرده است که نام آن «آقای امید» است که یکی از درخشان‌ترین داستان‌های او است. من شانس خواندن تمام داستان‌های او را داشته‌ام. آن اعتراضات بسیار تأثیرگذار بود و در مدت بیش از دو سال و نیم که طول انجامید، قلمروهای بسیاری را در کشور برزیل پوشش داد و هرگز شکست نخورد.

می‌خواهم از یک نظامی مکزیکی نام ببرم. از **لازارو کاردناس**، ژنرال انقلاب مکزیکی که نفت را ملی کرد. او اصلاحات ارضی را تحقق بخشید و حمایت مردم را به دست آورد. هنگامی که کسی در باره‌ی روند امور در مکزیکی سخن می‌گوید، نباید نقش شخصیت‌هایی چون لازارو کاردناس را فراموش کند. لازارو ریشه در نظام و ارتش داشت.

همچنین نباید فراموش کرد که نخستین مردمی که در آمریکای لاتین در قرن بیستم برخاستند، گروهی از افسران جوان و شورشی گواتمالایی بودند، که حول **ژاکوب آربنز** گرد آمدند و در فعالیت‌های انقلابی شرکت کردند. در حالی‌که موارد متعددی از نظامیان پیشرو وجود دارد، نمی‌توان از یک روند یا خصلت عمومی سخن گفت.

در آرژانتین، **پرون** نیز ریشه در ارتش و نظام داشت. شما باید لحظه‌ای را که او ابزار وجود کرد، در نظر بگیرید. در ۱۹۴۳ او به مقام وزیر کار برگزیده شد و پیش‌نویس چنان قوانین خوبی را ارائه داد که هنگامیکه به زندان افکنده شد، مردم او را نجات دادند. پرون یک فرمانده نظامی بود. همچنین، او شهروندی نیز بوده است که بر مردان نظامی تأثیرگذار بود. هنگامیکه پرون در ایتالیا زندگی می‌کرد، او در آن کشور مشغول به تحصیل بود. او کسی نبود جز **خوزه آلیسیرگایتان**. بعدها هر دوی آنها به رهبران مردمی بدل شدند.

پرون یکی از وابستگان سفارتخانه بود. او در رم در دهه‌ی سی در دوره‌ی موسولینی کار می‌کرد و از مشاهده‌ی اشکال و روش‌های بسیج توده‌ای به شدت تحت تأثیر قرار می‌گرفت. اما آن‌ها در آن مواردی که ذکر کردم، از آن تأثیر استفاده کردند. گایتان و پرون از آن ابزار به مفهوم مثبت آن استفاده کردند. واقعیت این است که پرون اصلاحات اجتماعی را به پیش برد.

بگذار بگویم پرون یک اشتباه کرد. او اولیگارش‌ی آرژانتین را آزرده؛ آن را تحقیر کرد؛ تأثر و دیگر نهادهای سمبولیک آن را کنار گذاشت. او با ذخایر و منابع ملت کار کرد و شرایط زندگی کارگران

را بهبود بخشید. کارگران بسیار راضی بودند و پرون به بُت کارگران
بدل شد.